

سورة النساء،<sup>۱</sup> از سوره‌های مدنی، ۱۷۶ آیه

به نام الله آن بخشایشگر بخشنده

{۱} هان ای مردم پروا گیرید پروردگارتان را همان‌که شما را از یک نفس آفرید و حال آن‌که (و) جفت او را نیز از همان آفرید و از آن دو مردان بسیاری و زنانی را بپراکند و پروا گیرید خدایی را که به او (به یاد او) یکدیگر را همی برسید و خویشان وابسته را، بی‌گمان خدا بر شما بس ناظر است.

{۲} و بدهید به یتیمان اموال‌شان را و ناپاک را به پاکیزه تبدیل نکنید، و مخورید اموال‌شان را به سوی اموال‌تان که بی‌گمان گناهی بس بزرگ است.

{۳} و اگر خوف آن داشتید که درباره یتیمان به قسط عمل نکنید پس به نکاح آرید از زنان دو دو و سه سه و چهار چهار، پس اگر ترسیدید که در میان آنان به عدل رفتار نکنید در نتیجه یکی [بگیرید] یا آن‌چه را دست‌های‌تان به تصرف درآورده است این کار نزدیکتر است برای آن‌که [از قسط و عدل] تجاوز نکنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَسَبِّدُوا الْحَبِيبَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَقْسُطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ

أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣﴾

۱. سورة نساء در سال‌های وسط یا اواخر هجرت در بین تخفیف یافتن جنگ‌ها و درگیری‌ها و برای سامان دادن و تنظیم روابط خانواده که واحد اجتماع است تا روابط و مسئولیت‌های جمعی، نازل شده است. در کتاب «سیر تحول قرآن» که با مقیاس دقیق مقدار کلمات و گسترش مطالب و محتوای آیات، سال‌های نزول سوره‌ها و آیات را کشف و مشخص نموده، (هم‌چون دستگاه کامپیوتر)، سورة نساء را دارای ۱۷۵ آیه و ترتیب نزول آن را می‌نماید: سال ششم هجرت از آیات ۴۷ تا ۶۰ و ۱۳۰ تا ۱۷۴، سال هشتم از آیه ۱ تا ۴ و ۶۱ تا ۱۲۵، سال دهم ۴۶ تا ۷۵ - تا ... به آن کتاب مراجعه شود. (مؤلف)



{۴} و بدهید به زنان کابین‌هایشان را به صورت بخششی خاص، پس اگر شخصا با خشنودی خاطر از مقداری از آن درگذشتند پس به گوارایی و نوش آن را بخورید.

وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ﴿٤﴾

{۵} و ندهید به نابخردان اموال‌تان را که خداوند آن را قیام شما گردانیده است و در آن مال آنان را روزی دهید و ببوشانید و گفتاری نیک و شناخته شده برای آنان بگویید.

وَلَا تُوْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾

{۶} و بیازمایید یتیمان را تا هنگامی که به حد ازدواج رسیدند، آن‌گاه اگر رشدی از آنان از نزدیک دریافتید پس اموال‌شان را بدانان بپردازید و به اسراف و به منظور پیشگیری از بزرگ شدن‌شان آن را نخورید و هر کس بی‌نیاز باشد پس باید چشم ببوشد و هر کس نادار بود پس باید بطور متعارف بخورد، و هرگاه اموال‌شان را به آنان پرداختید گواه بگیرید برایشان و بسنده است حساب‌رسی مر خدای را.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا اِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

«کتابخانه آنلاین «طالقاتی و زمانه ما»

### شرح لغات:

نفس: روح، جان، خون، شخص، شخصیت. به فتح ف: هوایی که در ریه رفت و آمد دارد: نفیس: کمیاب، رشک‌آور.

زوج: همتا، جفت، دو جفت، چه مرد باشد یا زن یا دیگر اشیاء، زوجه لغت عامیانه است.

بث: از نهان و سکون برآوردن، برانگیختن، پراکندن، اندوه سخت و فراگیر.



**ارحام**، جمع رَحِم (بکسر ح) : عضو تکوین نطفه، خویشاوند نزدیک. (به سکون ح) : عاطفه رقیق، احسان.

**تساءل**: پی در پی و از هم درخواست و پرسش کردن.

**یتامی**، جمع یتیم و یتیمه: طفل بی پدر، از پدر جدا شده، حیوان بی مادر، از مادر جدا شده، زن بیوه، هر چه تنها و از اصل خود جدا شده باشد. از یتیم (به فتح و ضم یاء) : کوتاهی، سستی، دشواری، تنهایی، اندوه، جدایی، نیازمندی.

**خبیث**: نامطلوب، پلید، ناجور و به بد آمیخته، در محسوسات و نفسیات و اعتقادات و افکار و اعمال و گفتار، در مقابل طیب: مطلوب، جور، پاکیزه، لذت بخش.

**آتوا**، امر ایتاء: پیش آوردن، حاضر کردن، انجام دادن، به آخر رساندن، آمدن به آسانی و خود به خود.

**حُوب**: نیازمندی، درخواست، بیچارگی، گناه، اندوه، ترس، احتیاج، زجر.

**مثنی**: دومین، دو دو، گردنه، به هم پیچیده، کجی. از ثنی: چیزی را برگرداندن، به هم پیچیدن، تا کردن.

**ثلاث**: سه سه. **کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

**رباع**: چهار چهار.

**ایمان**: جمع یمین: برکت، قوت، دست راست، سوگند.

**تعولوا**، از عول: انحراف از حق، ستم، خیانت، سنگینی، کفایت در معیشت، زیاده روی.

**صدقات**، جمع صدق: کابین، آن چه به راستی مورد توافق باشد و داده شود.

**نحلة**: عطیه، بخشش، بی چشم داشت، آن چه به حق واگذار شده. **نحل**: زنبور عسلی که رایگان عسل می دهد.



هنیء: آن چه آسان به دست آمده و یا خورده شود و درد و ناهنجاری نداشته یا شفافبخش باشد، گوارا.

مرئ: غذای پاکیزه و موافق [طبع] و گوارا که در مجرای غذا (مری) آسان رود و گلوگیر نشود، هوای پاک.

سفهاء، جمع سفیه: سبک، نادان، نامتعادل، تندخو، بی رشد، بی باک.

قیام و قوام: (به معنای مصدری): به پای ایستادن، به پا خاستن. (به معنای اسمی): مایه زندگی، پایه ساختمان، تکیه گاه، بنیان.

رشد: رهیابی، به پای خود ایستادن.

اسراف: مال را بی حساب، بی جا و بی اندازه مصرف کردن، از حد تجاوز کردن در کمیت و کیفیت.

بدار: شتاب زدگی، بی باکی، نیندیشیده، پری، پریابی.

سوره آل عمران با یک خطاب تنبیهی و چهار امر پایان یافت: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ» این سوره با امر «اتَّقُوا رَبَّكُمْ»، ریشه و زیربنای روابط تکوینی انسان را تبیین، آن گاه بر مبنای تکوین، روابط تشریحی را پایه گذاری می کند: از رابطه ازدواجی زن و مرد که هسته نخستین روابط است تا نسل و خانواده و مجتمع و هرگونه روابط حقوقی: حقوق زناشویی، میراث، ایتم در جامعه ایمانی و دفاع، اطاعت و رهبری، شناخت دشمنان و رفتار با آنان، و آن چه در پیرامون این حقوق و حدود و احکام ناشی از آن هاست.

«یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»: هان ای مردم! پروا گیرید پروردگاری را که شما را از نفسی یکتا (یگانه) آفرید و از آن همسر «همتا»ش را آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را



پراکند، و خدایی را پروا گیرید که به سبب (به یاری) او از یکدیگر همی درخواست می‌کنید، و پروا یابید خویشاوندان را (یا به سبب خویشاوندان هم از هم درخواست می‌کنید). به راستی خداوند بس مراقب و ناظر بر شماست.

[چون] این سوره باندای تنبیهی (آگاهی‌آور) و خطاب به ناس (مردم) آغاز شده، باید آن اوامر و نواهی که راجع به روابط عمومی است نیز متوجه به ناس<sup>۱</sup> باشد، اگر بخواهند اجتماع خود را از نابسامانی و ستمگری و تفرقه و آلودگی‌های پست جاهلیت پاک و آزاد سازند و سامان بخشند. یا مخاطب «یا أَيُّهَا النَّاسُ» مردم مسئول و معهود و متعهد مؤمن است که در مدینه شکل و پایه می‌یافت، تا اجتماع نمونه و پاک و آزادی باشد که با قوانین و سنن عام و خاصیت حیاتی و تحرکی که دارد همه مردم (ناس) را جلب کند و فراگیرد. از این رو که همه از یک مبدأ و منشأ پدید آمده و پراکنده شده و به گونه گروه‌ها و طبقات و ملت‌های متفرق و متخاصم درآمده‌اند و اصل و پیوند و یگانگی را از یاد برده‌اند تا شاید به خود آیند و آگاه شوند و تفرقه‌ها و خصومت‌ها را از میان بردارند و هم‌چنان که از یک مبدأ و منشأ برآمده‌اند، به گونه یک واحد متعاون و پیوسته درآیند.

اگر ندا و خطاب «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، عام و مخاطب، نوع انسان یا همه انسان‌ها باشند - نه الناس معهود و مؤمن - امر «اتَّقُوا» ارشادی و به معنای وسیع و فطری تقوا می‌باشد که همان پرواگیری و پرهیز از سرپیچی و مخالفت با سنن و اصول آفرینش و مبنای شرایع انسانی است. چنان‌که اخطارها و علانم خطر در راه‌های پر پیچ و خم و مراکز تولید و پخش نیرو، برای همه است. نیروهای بی‌پایان طبیعت (کشف شده

۱. هم‌چنان که دعوت اسلام و احکام تدریجی گسترش می‌یافت، مخاطبین آیات و دعوت نیز، از خانواده، خویشان و نزدیکان و قبیله و اهل مکه شروع شد تا خطاب به همه و عموم ناس: «یا أَيُّهَا النَّاسُ» که همه یا بیشتر در اواخر سال‌های هجرت بوده است. (مؤلف)



و نشده)، همان قدرت و صفت ربوبی است که تعین یافته و تنظیم شده و می‌سازد و پرورش می‌دهد که اگر جزئی و ذره‌ای از آن به سبب حادثه‌ای طبیعی یا اختیاری انسان جابه‌جا و از مسیر خود خارج شود، نابسامانی و ویرانی به بار می‌آورد. قدرت عینی ربوبی در مسیر طبیعی تنظیم یافته همی کامل‌تر می‌گردد تا در پدیده‌ی زنده متبلور شده و از آن، پدیده‌ای بس نیرومندتر و فشرده به نام انسان رخ نموده است. این قدرت مجهز با اندیشه و اختیار، با آن قوای نهفته و پیچیده که جز آفریننده‌اش به آن آگاهی کامل و همه‌جانبه ندارد، اگر با رهبری پروردگارش، در روابط درونی و بیرونی تنظیم شود، همه‌ی قوای طبیعت را مسخر می‌کند و حاکم بر آن‌ها می‌شود و قوای خود را به فعلیت و به کمال شایسته‌ای که بالقوه دارد می‌رساند. اگر در این روابط و نظامات و مسئولیت‌ها، بی‌تفاوت و بی‌پروا گردید، قوای خود و دیگران را می‌سوزانید و ویران می‌کنید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ». این چه قدرت ربوبی است که این همه انسان‌ها را از منشأ یگانه و یکتا آفریده؟! همان ربّ مضاف - «ربکم» - که از یک واحد حیاتی «مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» سر برآورده و شما را با همه‌ی اختلاف در رنگ و صفات آفریده و پرورش می‌دهد، شما انسان‌ها هم باید در مسیر ربوبیت و سازندگی و تکامل و قوانین آن باشید و تسلیم آن شوید. اختلاف‌های عارضی باید وسیله‌ی تعاون و ائتلاف و وحدت و تکمیل ربوبیت شود، نه برتری و ستم و حقبری و هر چه سدّ ربوبیت و توقف و بازدارنده‌ی آن باشد. نمودارترین اختلاف، دو‌گونگی زن و مرد در بافت و اندام و عواطف است، نه در اصل ربوبی و استعدادها و شخصیت انسانی و منشأ: «مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» که همین اختلاف و وسیله‌ی ائتلاف و پیوند دو قدرت نیرومند و زاینده است: «وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً...» از اصل ربوبی «رَبُّكُمُ الَّذِي...» و منشأ حدوثی «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»



شمارا، و ازین منشأ، زوج «نریا ماده» را آفرید و ازائتلاف و ازدواج دو زوج، مردان بسیاری و زنانی را برآورد و بپراکند.

«نَفْسٍ وَّاحِدَةٍ»، یک واحد حیاتی ناشناخته «نکره» رامی نمایاند که تنها به وحدت مؤنث «واحدة» توصیف شده: یک واحد زنده و متنفس، دارای جان و خاصیت جذب و دفع و تغذیه، از ریزترین و ساده ترین پدیده زنده تا عالی ترین و کامل ترین آن. (و اگر مقصود شخص یا عین باشد، با صفت و ضمیر مذکر آورده می شود: رأیت نفسا عالما. عندی خمسة عشر نفسا).<sup>۱</sup> در آیه ۹۸ انعام، به جای «خلقکم»، «انشأکم» آمده: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾<sup>۲</sup>. «نشاء و انشاء: احداث و تربیت». <sup>۳</sup> در آیات قرآن، نشأ و انشاء در موارد احداث، ایجاد و برآوردن پدیده ای دیگر و برتر آمده است (رجوع شود). ضمیر «کم» در خلقکم، انشاءکم، راجع به ناس «یا أَيُّهَا النَّاسُ» است که همه افراد و اشخاص و انسان ها را در برمی گیرد. شایسته بلاغت رسای قرآن همین است که روش و ترتیب عطف های: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، وَ خَلَقَ مِنْهَا رُؤُوسَهُمْ، وَ بَثَّ مِنْهُمَا...» مطابق و نمایاننده روند واقعیت باشد: آفرینش همه «کم» از نفس واحده، آفریده شدن زوج آن نفس از آن، و برآوردن و پراکندن مردان و زنان از آن دو.

در سوره های اعراف و زمر، در مورد «خَلَقَ مِنْهَا رُؤُوسَهُمْ»، جعل آمده که در سوره اعراف نوعی دگرگونی و جابه جا شدن پس از آفرینش عمومی و اولی را می رساند:

۱. المنجد.

۲. و او کسی است که شما را از یک نفس پدید آورد، پس [برای شما] قرارگاهی و سپرده گاهی است. ما آیات را برای مردمی که عمیقاً درک می کنند با جزئیات شرح داده ایم. انعام (۶)، ۹۸.

۳. مفردات راغب، المنجد.



﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾<sup>۱</sup>. و در سوره زمر با عطف  
 ثم، تأخر و فاصله را: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾<sup>۲</sup>.

با نظر و دقت در تعبیر و ترتیب و ترکیب این آیات و این آیه، آفریدن و برآوردن  
 نوع انسان از یک نفس ناشناخته و مجهول: «خلقکم، أَنشَأَكُم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» و  
 سپس آفریدن و گرداندن و پدید آوردن زوج آن از آن: «و خلق، ثم جعل» آن‌گاه  
 پراکندن مردان و زنان از آن دو: «وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً...»، و چشم‌پوشی  
 از سوابق ذهنی، آیا می‌توان گفت مقصود از نفس واحده، یک فرد مشخص و معهود  
 ادیان است یا ظهور در آن دارد؟ و یا ﴿فَلَمَّا أَتَقَلَّتْ دَعْوَا اللّٰهِ ... فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا  
 جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ...﴾<sup>۳</sup> با آدم معهود انطباق دارد؟!

در قرآن، آدم را گزیده و مخاطب خدا و نخستین موحد و  
 دریافت‌کننده وحی و نبوت و کلمات و مسجود فرشتگان و دارای  
 علم اسماء و سرسلسله پیمبران، شناسانده که نخستین جایگاه خود و  
 زوجش بهشت بوده است. در تورات تاریخش را به هفت هزار سال  
 پیش از تدوین تورات و یا بعثت موسی آورده و نسب‌نامه‌اش از بالا به  
 پائین و نسلش را طبقه‌به‌طبقه برشمرده است. در روایات مستند و  
 موثق ما نیز بیش از این نیست که آدم فرد گزیده‌ای بوده: «اخْتَارَ آدَمَ،  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَيْرَةً مِنْ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُ أَوَّلَ جِبِلَّتِهِ»<sup>۴</sup>. در قرآن و روایات

۱. او همان کسی است که شما را از یک نفس آفرید و جفت او را از همان نفس قرار داد. اعراف (۷)، ۱۸۹.

۲. شما را از یک نفس آفرید، آنگاه جفتش را از همان نفس قرار داد. زمر (۳۹)، ۶.

۳. پس همینکه گرانبار شد خدا را خواندند... پس همینکه خدا فرزند شایسته‌ای به آنان داد برای خدا  
 شریکانی قرار دادند. اعراف (۷)، ۱۸۹ و ۱۹۰.

۴. آدم را که درود باد بر او، از میان آفریدگانش برگزید و او را نخستین سرشت خود (سرشت خدا) قرار داد. امام  
 علی علیه السلام. نهج البلاغه، خطبه ۹۰ (الاشباح).





ائمه اهل بیت علیهم السلام آدم را نخستین فرد این نوع نشان نداده است. بلکه چنین تصویری را ائمه علیهم السلام نفی و انکار نموده‌اند: در کتاب توحید صدوق، حضرت صادق علیه السلام به یکی از اصحابش فرمود:

«لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرَ كُمْ؟! وَاللَّهِ خَلَقَ أَلْفَ أَلْفِ آدَمَ أَنْتُمْ فِي آخِرِ أَوْلِيكَ الْأَدَمِيِّينَ: شاید تو می‌پنداری که خداوند بشری جز شما نیافریده است. آری خداوند هزار هزار (اشاره به کثرت) آدم آفریده که شما در واپسین آن‌ها هستید!». و هم چنین است روایاتی که از دیگر ائمه اهل بیت بدین مضمون رسیده که باید بررسی شود، و در هیچ یک از نصوص اسلامی، بودن این نوع را هم‌زمان با گزیدگی آدم در شرایط و سرزمین محدود، نفی نکرده است. آیات قرآن همین را می‌نمایند که آدم سرسلسله نسل و ذریه‌ای نجبه و راقی و تاریخ‌ساز بوده نهادی توحیدی داشتند و پیمبران و داعیان به توحید و اسلام از میان آنان برای مبارزه با شرک‌های عارضی و سرکشی و طاغوت‌گرایی و تسلیم به غیر خدا برخاستند و دارای بشارت‌ها و اندازها و منشأ تحولات فکری و اجتماعی و بانیان تاریخ بودند و گروه‌ها و امت‌های توحیدی ساختند.

خطاب‌های قرآن به آنان: «یا بَنِي آدَمَ!» شایستگی خطاب و کرامت انتساب این نسل را می‌رساند: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...﴾<sup>۱</sup>، ﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ...﴾<sup>۲</sup>، ﴿يَا

۱. تفسیر الصافی، جلد ۵، ص ۶۰.

۲. بیس (۳۶)، ۶۰.

۳. اعراف (۷)، ۲۷.



بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ... ﴿١﴾، ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...﴾ ﴿٢﴾، ﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ...﴾ ﴿٣﴾، ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...﴾ ﴿٤﴾، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ...﴾ ﴿٥﴾.

نسلی که خداوند از وی عهد گرفته و متعهدند که خدای را بپرستند و از پرستش شیطان و فتنه‌های شیطانی برحذر باشند و پیمبران از این ذریه برآمدند و باید در برابر معابد و مساجد خود را آماده و آراسته کنند: نسلی متحرک و پویا و راه‌یاب در خشکی و دریا. خطاب‌های «یا بَنِي آدَمَ»! مانند «یا بَنِي إِسْرَائِيلَ»! تذکر و آگاهی برای احیای عقاید و اصول توحیدی و موارث فکری و خونی آنان است. همان‌ها که پس از ابتلای به طوفان نوح، تحرک و توسعه یافتند و شعوب عبرانی و عربی و بابلی و کلدانی و سریانی و فنیقی و دیگر شعبه‌های آنان، یا ترکیب شده و آمیخته با آنان، برخاستند و سرچشمه اندیشه‌های بلند و قوانین و تمدن‌ها در خاورمیانه و آسیا و آفریقا گردیدند: «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ...» بنی آدم و ذریه نوح سپس نسل ابراهیم، پیش از توحید فطری، زیربنای استواری از توحید داشتند که با گذشت زمان آمیخته به شرک‌ها و بت‌پرستی‌هایی می‌شد که از

۱. اعراف (۷)، ۳۵.

۲. اعراف (۷)، ۳۱.

۳. اسراء (۱۷)، ۷۰.

۴. اعراف (۷)، ۱۷۲.

۵. مریم (۱۹)، ۵۸.



شرقی و غربی سرایت می‌کرد که شرک‌های شان ریشه‌دار و مکتبی و گاه فلسفی بود و خدایان و معبودهاشان را از مظاهر طبیعت گرفته و درجه‌بندی نموده بودند و هر یک را منشأ هر حادثه یا حوادثی، و با هم در جنگ و ستیز می‌پنداشتند. با این ویژگی‌های فکری و میراثی بنی‌آدم، چگونه می‌توان گفت که آدم موصوف، نخستین بشر بوده و پیش از او در زمان او، در شرق و غرب و نیم‌کره غربی بشری نبوده است، آن هم پس از کشف تمدن‌های پیش از چهارده هزار سال هند و شرق دور و آثار بشرهایی از میلیون‌ها سال پیش از آدم...

در قرآن، کلماتی که این نوع خاص را می‌نمایاند به حسب موارد و نسبت‌ها و تناسب‌ها، مختلف آمده: بشر، انس، ناس، اناس، انسان. بشر، از نظر بشره و اندام ظاهر و نمودار این نوع است در مقابل مویین‌تان و دیگر حیوانات برّی که پشم و مو سراسر اندامش را پوشانده و یا چون روی و چهره باز و برجسته‌ای دارد که حالات و بعضی از اخلاق و اوصاف نفسی آن را می‌نمایاند و از دیگر جانوران جدا و ممتازش می‌دارد. انس، در مقابل جن و وحش، نظر به انس (به ضم همزه) و الفت یافتن دارد. ناس (اسم جمع، از انس، و یا نوس) اشعار به گروه‌ها و رده‌های عامهٔ مأنوس یا متحرک این نوع دارد. اناس (به ضم همزه)، جمع انس: به گروه‌های مختلف گفته می‌شود. انسان (با حروف و حرکات و آهنگ بیشتر) برتری و گستردگی نفسی و روحی و شاید اجتماعی این نوع را و انسانیت، صفات عالی آن را می‌نمایاند. آیات قرآن، بر طبق همین لغات و ریشه‌ها و فرهنگ آن‌ها، هر یک از این لغات مترادف را در مورد و بجای خود و مشعر به معنا و

مفهوم بلاغت خاص خود آورده است:

بشر را نمایاننده شباهت ظاهری و نوعی و یا نخستین پدیده این نوع: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾<sup>۱</sup>. ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ﴾<sup>۲</sup>. ﴿وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا...﴾<sup>۳</sup>. ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾<sup>۴</sup> با بیان صریح این آیات، پس از مراحل تکوین و آماده شدن ماده نخستین، و پیش از تسویه و تحولات و دمیده شدن روح الهی و تکثیر ازدواجی و انتشار، بشر رخ نموده است.

انسان در هر آیه‌ای آمده، با جن و مقابل آن است.

ناس، عامه بشر به هم پیوسته و مسئول و بیشترین مورد خطاب آیات است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ...».

انسان (به ضم همزه) گروه‌های جدا و پراکنده: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ

کتابخانه دیجیتال مرکز اسراء / ۷۱. اتانی و زمانه ما»

انسان، بشری که در اراده و اختیار و عمل، بسط و تحرک یافته و

۱. و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گلی خشک برگرفته از لجن گندیده هستم. پس هنگامی که او را سر و سامان دادم و از روح خود در او دمیدم برای او سجده کنان به رو در افتید. حجر (۱۵)، ۲۸ و ۲۹.

۲. هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گلی هستم. ص (۳۸)، ۷۱.

۳. و او کسی است که بشری را از آب آفرید و او را در پیوند خویشاوندی و سببی (دامادی) قرار داد. فرقان (۲۵)، ۵۴.

۴. و از نشانه‌های [قدرت] این است که شما را از گونه‌ای خاک آفرید آنگاه اکنون شما بشری هستید [که بر روی زمین] پراکنده می‌شوید. روم (۳۰)، ۲۰.



درگیر و مبتلای قوا و انگیزه‌ها و خوی‌های مختلف و وسوسه‌ها گردیده و در مسیر تکامل برآمده است: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ، لَكُفُورٌ، كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا، عَجُولًا، هَلُوعًا، لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ، فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، لِيَطْغَى، لِرَبِّهِ لَكُودٌ، يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا...﴾ و در بعضی از آیات، منشأ نخستین و پست را نشان او داده تا آخرین مرحله استعداد‌های انسانی: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ، مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ مِنْ نُطْقَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ، مِنْ نُطْقَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ، مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ، مِنْ عَاقٍ...﴾ که بیان منشأهای مختلف و مترتب تا آخرین گونه نوعی آن انسان است.

اصل تکامل و تحرک فرد و نوع انسان و سراسر جهان و ارائه مبدأ و منشأ و نهایت آن، از اصول حکمت قرآنی و فلسفه مقتبس از آن است. تکرار و تأکید آیات: «إِلَى اللَّهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ، إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ، إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ، إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى، إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا، إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ، الْمَسَاقُ» هم حرکت و تکامل و هم مسیر نهایی همه امور «اشیاء، پدیده‌ها» را با صراحت و قاطعیت می‌رساند. در همان زمان که بحث و اثبات حرکت کمالی و ربوبی و مبدأ مسیر و منتهای آن، مدارس و کتاب‌های اسلامی را پر کرده بود، سرزمین نوحاسته و تازه چشم گشوده غرب، هنوز زیر سلطه تعالیم فلسفی و مذهبی‌ای بود که آسمان‌ها و زمین و پدیده‌ها را ثابت و بجای خود بسته



می دانست، همین که نظریات تکامل از امثال لامارک و داروین ابراز شد، آن درگیری‌ها و جنجال‌ها برخاست. تکاملیون برای ارائه و اثبات نظریه خود در پی جستجو و یافتن علل طبیعی آن برآمدند، بعضی عامل تنازع در بقا و انتخاب طبیعی را کشف کردند و داروینیستها همین را در محدوده جانداران اصل و علت‌العلل دانستند و علل طبیعی دیگر را در نیافتند و یا نادیده گرفتند و هنوز هم با حدس و تخمین در پی یافتن حلقه مفقوده‌اند تا تحول نوعی به نوع دیگر را بدین وسیله اثبات کنند. آیا می‌توان با یافتن پاره‌هایی از استخوان‌ها و جمجمه‌ها، قانون کلی برای تنوع و تحول در سراسر حیات با آن پیچیدگی‌ها و ابهام‌ها، دریافت؟ آیا با یافتن ورق پاره‌هایی با خطوط در هم و مبهم می‌توان سراسر مطالب و محتوای کتاب قطوری را که در آن هزاران اصل و فرع و فرمول‌های دقیق است قرائت کرد و فهمید؟ داروین فرضیه تحول و اثبات آن را از طریق انتخاب طبیعی و بقای اصلح یا غالب، با تردید اظهار کرد و تکمیل آن را به عهده آیندگان گذارد. پس از او بسیاری از دانشمندان طبیعی این نظریه را رد کردند و بعضی آن را مضحک و قشری و ساده‌باوری دانستند و بعضی قوانین کشف شده وراثت را مایه اصلی تنوع انواع گرفتند. مادیون اجتماعی و انقلابی اخیر «مانند انگلس و مارکس» برای پیشبرد نظرهای خاص خود، با آن‌که از علمای طبیعی نبودند، فرضیه داروین را علمی و اثبات شده نمایانند، با این تفاوت که بجای تنازع در بقا و انتخاب طبیعی، یا همراه با آن، کار و زحمت را پیش آوردند: هر نوعی که کار و کوشش و زحمت بیشتر داشته و ابزار تولید ساخته، کامل‌تر و



راقی تر گردیده. میمون‌ها با ابزارسازی و پل‌گذاری و ... تکامل یافتند تا به گونه انسان درآمدند. پس انسان‌ها هم با کارهای عضوی و ابزارسازی کامل‌تر می‌شوند. پس طبقه کارگر کامل‌ترین مردمند «که برای طبقه محروم کارگر در قرن نوزدهم شاید جالب و خوشایند بود!».

اگر کوشش و کار و زحمت منشأ تکامل باشد، باید جانوران و حشراتی مانند «مورچه و موربانه و زنبور عسل ...» با آن کوشش و ظرافت و ابتکار و دقتی که در کار خود دارند، راقی‌ترین و کامل‌ترین انواع حتی نوع انسان باشند. اکنون اصول و قوانین اثبات شده وراثت و تعمق در آن، تکیه‌گاه محکم‌تری برای کشف چگونگی تطور و تکامل گردیده است. یک سلول حیاتی جنسی، با آن‌که در همه یا اکثر جانوران در ظاهر مشابه است، حامل صفات و خصائص نوع خود و مقدار الیاف آن «کروموزوم» در انواع مختلف، متفاوت می‌باشد، چنان‌که هیچ نوعی با نوع دیگر تلقیح و ترکیب نمی‌شود و با آن‌که در حال جنینی اطوار مختلفی را طی می‌کند و می‌گذراند، در نهایت از نوع خود سر درمی‌آورد. و شاید تنوع جنینی بشر بیشتر از انواع دیگر می‌باشد. در این تنوع و تکامل جنینی، نه تنازع در بقا و انتخاب اصلح در میان است و نه کوشش و کار و زحمتی. با نظر و دقت در هماهنگی و جهات مشترک تطورات، شاید که اطوار جنین در رحم و در زمان کوتاه، فشرده و نمایشگر پرورش و تطورات انواع در پرورشگاه رحم طبیعت زمین و شرایط آن و در مدت طولانی باشد و انواع هر یک و یا هر گروه متقارب از منشی خاص برآمده و تکامل یافته باشند.



هم‌چنان که تکامل یک فرد انسان در زمان محدود، متأثر و هماهنگ با تکامل اجتماع و شرایط آن و در زمانی طولانی است. از مجموع آیات قرآن، این‌گونه تطور و تکامل را می‌توان دریافت: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...» آن واحد نخستین حیاتی که نوع انسان یا همه انواع از آن برآمده، چگونه و در چه شرایط زمانی بوده؟ جز حدس و تخمین، نه دست تجربه به آن رسیده و نه چشم کنجکاو علمی آن را دریافته است. برای آشنایی بیشتر و عمیق‌تر انطباق آیات قرآن با اصل تکامل، کتاب‌های «قرآن و تکامل» و «خلقت انسان»<sup>۱</sup> را باید خواند و نظر داد.

با در نظر گرفتن آنچه درباره تکامل انواع با دلایل و استنادهای علمی «نه نظری» اثبات شده و نیز بیش از ظواهر آیات، در روایات و منقولات اسلامی آمده «پیش از آدم منتخب آدم‌ها یا آدم‌نماها - نسناس - می‌زیسته...» در تاریخ تمدن و یل دورانت، از نوشته‌های تلمود، بازگو کرده که «آدمی برای نخستین بار با دمی مانند جانور آفریده شده... و تا نسل ادریس چهره آدمیزادگان به بوزینگان شباهت داشت» کتاب چهارم، عصر ایمان.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا». تکرار امر «اتَّقُوا اللَّهَ»، تأکید «اتَّقُوا رَبَّكُمْ...» و در مقامی برتر و وسیع‌تر است. قدرت و فعالیت عینی و تحقق یافته ربوبی، اجزاء و عناصر طبیعی را به صورت یک واحد زنده برآورده و از آن، بشر و همسرش و از ازدواج آنان فرزندان و خویشاوندان و قوم و قبیله و اجتماع وسیع‌تر شکل گرفته است. رشد و تکامل اجتماع که از مبدأ ربوبی و منشأ





واحد و روابط میراثی و خونی ناشی شده، با مسئولیت‌ها و پیوستگی و آگاهی و وحدت هدف می‌تواند ادامه یابد. در این مرحله است که بیش از وحدت مبدأ و منشأ: «رَبِّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...» همین وحدت هدف برتر و صفات و قوانین ناشی از آن است که باید وحدت و دوام و کمال اجتماع را تضمین کند.

«اللَّهُ»، ذات جامع صفات کمال، به سراغش آید و اجتماع و افراد به سراغ او روند: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ...» پروا بگیرید از خدایی که مسئولیت‌ها از او و به سوی او برمی‌گردد. و هم‌چنین ارحام: «اتقوا الله الارحام». اگر الارحام عطف به الله باشد، و اگر عطف به محل ضمیر «به» باشد، با سیاق آیه و پیوستگی عطف و قرینه قرائت الارحام «به کسر میم» تقارن و تناسب بیشتر دارد: از خدایی پروا بگیرید که در روابط و اختلاف به سبب او و هم‌چنین به سبب ارحام از یکدیگر پرسش می‌کنید و درخواست دارید یا به او [سؤال] می‌کردید.

ارحام جمع رَحِم: ظرف تلاقی دو واحد حیاتی و انتقال موارث و تکوین فردی دیگر، یا افراد و خویشاوندان به هم پیوسته بوسیله رَحِم. یک واحد نامرئی جنسی «سلول» که در رحم زندگان تکوین می‌شود، از درون با الیاف ریز و معدودش، صفات و آثار و اندام نوعی را به فرد تکوین یافته منتقل می‌کند و منشأ تأثیرات و تأثرات و محرک و جامع عواطف «رحمت» متقابل و مرموزی در بین مادر و پدر و اولاد می‌شود. در بین حیوانات، این گونه ارتعاشات عاطفی و متقابل، غریزی و محدود به پرورش نوزادان است تا به پای خود به راه افتند و یا با بال‌های خود پرواز کنند و در پی روزی بروند و از خود دفاع نمایند، از آن پس دیگر رابطه و آشنایی میان آن‌ها قطع می‌شود و هیچ‌گونه کشش و تأثیر و تأثر متقابل در میان‌شان نیست. در میان انسان‌ها، این ارتعاشات تارهای تأثر و تأثیر متقابل، بیش از عواطف غریزی با آگاهی، از پدر و مادر یا فرزندان و فرزندان فرزندان و برادران و خواهران و

خویشان تا هم نوع، گسترش و ادامه می یابد. و هرچه پیوستگی میان آن‌ها بیشتر و آگاهانه تر باشد، قدرت و وسعت تأثرات و مسئولیت‌های ناشی از آن بیشتر و تعاون و تراحم قوی تر و عمیق تر و از حدود روابط زندگی و نیازهای مادی برتر می گردد. چنان‌که انسان‌های آگاه و مسئول از هر گونه رنج جسمی و روحی دیگران، گرچه به ظاهر خویش و نزدیک و از یک قوم و ملت نباشند، تارهای نامرئی وجودشان مرتعش می گردد و تا حد فدا کردن خود برای نجات دیگران از فقر و عقب ماندگی و گمراهی و محرومیت و مظلومیت، پیش می روند. اصل و منشأ این گونه پیوستگی و تأثرات، همان مبدأ فاعلی و عینی ربوبیت و منشأ قابلی رشته‌های ارحام و رحمت ناشی از آن است که از هر سو و تا اعماق وجود انسان‌ها و جوامع گسترده شده در اندیشه انسان‌های آگاه و مسخ نشده، به صورت فداکاری بی تابانه تجلی می نماید: از ربوبیت تا الوهیت، از عاطفه و رحمت تا مسئولیت‌ها و احکام و مقررات انسانی و الهی: «اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ»، که انسان و جامعه، مظهر عام و قدرت و کمال و دیگر صفات ربوبی تکامل یافته و به سوی هدف الوهیت درآید. وحدت ربوبی و منشأ تکوین و پیوستگی رحمی، در آفرینش همی حاکم و جاری است. اگر عوامل عارضی بازدارنده و جداکننده و انحرافی در میان نیاید و حاکمیت وحدت و جریان آن را باز ندارد. راه یافتن سودجویی و سپس رشد حاکمیت فردی و طبقه‌ای، از علل و عوامل اصلی اختلاف و مانع جریان و استحکام وحدت و توحید و پیوستگی ربوبی و آفرینش و منشأ اختلاف است، پس از آن ائتلاف و تعاون: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ...﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا...﴾<sup>۲</sup>. در این مرحله درگیری و رشد آن، آگاهان و حیی

۱. مردم امت یگانه‌ای بودند پس خداوند پیامبران را برانگیخت... بقره (۲)، ۲۱۳.

۲. مردم [در آغاز] جز یک امت نبودند سپس دچار اختلاف شدند... یونس (۱۰)، ۱۹.



«النبیین» برانگیخته می‌شوند تا با آگاه کردن مردم به توحید مبدأ و منشأ و مسیر و هدف و مسئولیت‌ها و ارائه حقوق یکسان، آن وحدت آفرینشی و فطری را با اختیار و آگاهی و تعقل، زنده و فعال گردانند و اختلافات عارضی را از میان بردارند: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ». و افراد و گروه‌ها به گونه‌ی اعضای یک واحد و شخصیت اجتماعی شوند و همه در خدمت یکدیگر و فرمانبر یک مبدأ و کوشا برای رشد و کمال شخصیت اجتماعی باشند. در چنین اجتماعی، مراقبت و ضمانت اجرای مسئولیت‌ها و جلوگیری از انحراف و ظلم به عهده وجدان آگاه ایمانی و مراقب مراقبت خداست: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا». رقیب کسی است که با احاطه و از هر جهت اعمال و رفتار را زیر نظر دارد.

در این دو امر ابتدایی و نهایی، «اتَّقُوا اللَّهَ» برای رسیدن به کمال تقواست و کمال تقوا، همان ایمان و آگاهی به مراقبت خدا بر اندیشه‌ها و نیات و اعمال و رفتار است. همان مبدأ علم و آگاهی که بر سراسر جهان و ذرات و حرکات و مسیر آن مراقبت دارد و قدرت نیرومند ربوبیت را در مسیری که خواسته مرتب و منظم می‌دارد، چه اندک انحراف هر ذره و جزئی از جهان، برخورد و انفجار و انهدام در بردارد. مراقبت و تنظیم قدرت ربوبی در وجود انسان و اجتماع به اختیار و اراده افراد این نوع گذارده شده تا با هدایت وحی و ایمان و تقوا در جهت بسط و کمال - به سوی صفات الوهیت - پیش رود. با امداد قدرت ربوبی و تکیه به تقوا و مراقبت و نظارت بر همه جوانب و روابط و مسیر، نیروهای انسانی متراکم و متمرکز و بارور و متصاعد می‌گردد و جواذب متضاد و مخالف جهت ربوبی، ناتوان و خنثی و استعدادها برانگیخته و ابتکارها سازنده و مترقی می‌شود. ربوبیتی که از درون انسان و عقل فطری و خواست‌ها و انگیزه‌های انسانی آن را تأیید می‌کند و باید با تقوا و مراقبت و آگاهی و نظارت همه جانبه و همگی از انحراف و توقف و سرکشی غریز



پست فردی و حیوانی نگهبانی شود. وگرنه، غرایز تنظیم و «کنترل» شده با قدرت ایمان و تقوا، از کمینگاه‌ها سر برمی‌آورند و آزاد می‌شوند و عقل را به بند و خدمت خود می‌کشند، دریچه‌های تابش خورشید بسته می‌شود و عقل کم‌سو و بی‌مایه چراغ راه و گمراهی، انسان‌ها در بیابان تاریک حیات دچار تحیر و غربت، وحشت از زندگی و از یکدیگر و تضاد درونی و بیرونی، انسانیت در سقوط و تبعیدگاه تنهایی، و برای سرگرمی و نجات، هر کسی در پی اشباع غرایز حیوانی خود می‌رود، اندیشه‌ها و افکار و اختراعات و صنایع برای تولید و مصرف بیشتر و تکثیر ثروت و همه برای اشباع آرزوها و غرایز و طغیان بر حقایق و نظام آفرینش، و همه نیروهای مادی و انسانی در خدمت آن‌که بیشتر رشته‌های ثروت بدست آورده - استعمار، استعمار - [قرار می‌گیرد]. چنین گروه نامتجانس و متضاد و متلاشی را که همه با هم درگیرند و با زور و زر و فریب با هم جمع شده‌اند، به دروغ؛ جامعه، مجتمع و اجتماع می‌نامند! گروه و مردمی که در حد گله گوسفند وجه اجتماع ندارند. و قدرت حاکم بیش از بهره‌کشی از محکومان، برای نگهداری و نگهبانی شهوات جهنمی خود، بخش مهمی از نیروهای انسانی را برای نابودی انسان‌ها به کار می‌گیرد. دنیایی که باید بهشت سرسبز و شکوفای ربوبیت باشد، انسان ساقط شده و محکوم غرایز، با هر وسیله می‌کوشد تا هرچه بیشتر دوزخ فقر و گرسنگی و جنگ و آتش شود، تا آخرت آن چه باشد؟!

از تحول و سقوط انسان و آزادی غرایز، تضاد درونی نفوس به میان زندگی جمع کشیده و حاکم می‌شود و فلسفه تضاد «دیالکتیک» و فیلسوفان آن اصالت می‌یابند. با آن‌که اصل و ریشه و مبدأ آن مجهول است و نهایت و غایت آن نامشخص و نامعلوم، مگر نه ارزش هر علم و فلسفه‌ای به مقیاس غایت و مسیر نهایی آن است؟ در دنیایی که انسان از اصل خود و از آفرینش و ربوبیت خود بیگانه شده، علم از



انسان، اندیشه از احساسات، قوانین از وجدان جدا و انسان‌ها مسخ شده‌اند و دنبال رشته‌های کور غرایز می‌روند و می‌دوند و نمی‌دانند چه می‌خواهند و چه می‌جویند و همه از هم و از آفرینش وحشت دارند، جز تضاد و فلسفه آن نمی‌تواند اصالت و حکومت یابد و وجه جامع جامعه شود و جبر کور تاریخ، انسان مسلوب الاختیار را پیش میبرد تا کجا؟ انسان بی‌اراده و اختیار دیگر انسان نیست؛ انسان‌نما و از درون حیوان صنعت‌گر و ابزارساز و بس مهیب و موخس. و محیط، ساخته شده غرایز آزاد و جنگ طبقات و ملت‌ها. نیروها و قدرت‌ها در مدار غرایز و دسته آن به دست ثروت و ثروت‌مدار، و توده‌های مردم تنها بهره‌دهنده و مصرف‌کننده، و در میان این مدار پریچ و خم و بی‌نهایت، به دور خود و محور آن همی می‌گردند و دیگر خبر و اثری از اصالت انسان مختار و مرید و سرنوشت‌ساز نیست. آن‌چه هست: اصالت غرایز، اصالت انسان غریزی، اصالت ثروت برای تأمین و رساندن سوخت دوزخ غرایز، اصالت ماده و پدیده‌های آن همه معبود و مسجود و خدایان بی‌خداها، ارتجاع به بت‌پرستی و جاهلیت در رنگ علم و صنعت و تمدن و تولید بت‌ها با استثمارگر و استعمارگر و نیروهای فکری و مادی در راه خدمت و تولید و مصرف و نگهبانی و دفاع از بت‌های رنگارنگ! مگر در اصطلاح توحیدی اسلام، جاهلیت بت‌پرستی نبوده؟ پس هرگونه پرستش که انسان را بازدارد و یا برگرداند؟ بت‌پرستی است و هر بت‌پرستی جاهلیت. جهل در حقیقت فقدان اندیشه باز و محرک است و همین اصل و ریشه شرک و بت‌پرستی. همین که توحید افول کرد بت سر درمی‌آورد و حاکم می‌شود. آن‌که بتواند انسان‌های واژگون را راست و به پای دارد و از بندهای عبودیت و بت‌پرستی‌ها آزاد کند کیست؟ و چه مکتبی است؟ اندیشمندان و مکتب‌دارانی که اندیشه و مغزشان در بند غرایز است و خود کالای بی‌اراده قدرت‌ها و ثروت‌ها، مسخ و واژگون شده و به پای خود نمی‌روند و اگر بروند راه باز

و مستقیم ندارند: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؟﴾<sup>۱</sup>. مکتب‌های ساخته‌اینان جز از بندی به بند دیگر کشیدن مردم نیست. سردمدارانی که خود در بندها و زنجیرهای شهوات و غرایزشان گرفتارند، می‌توانند بندگشا و آزادی‌بخش شوند؟ یا توده‌های مردمی که با آب و نان و... در بندند و بالای انسانیت مرده و از نفس افتاده خود به اشاره معبودهایشان دل خوشند و پایکوب، فریفته، فریب‌خورده و چشم و گوش بسته؟ یا روشنفکر مقلد و زر خریدی که نه فکری از خود دارد نه روشنی‌ای؟ همین برافروزنده آتش اختلاف است، در میان اختلاف طبقه‌ای، اختلاف حاکم و محکوم، اختلاف نژاد و رنگ، اختلاف زن و مرد و... در این میان کیست که ندای وجدان انسانیت را بشنود و اجابت کند و راه علاج جوید؟ هماهنگ با ندای توحید و وحدت که از قلب جهان و انسان آگاه برخاست: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...»، تا قیام به حق کنند و نخست حقوق و ثروت مردم بی‌سرپرست و بی‌پناه را از دست‌برد حقیبرها و تحقیرکننده‌ها بگیرند و به صاحبان‌شان بازگردانند:

«وَأْتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا».

مخاطب امر «آتوا» و مسئول و مجری آن، همان الناس «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و عطف به دو امر «اتَّقُوا رَبَّكُمُ، اتَّقُوا اللَّهَ» است. تقوای از «ربکم» که انسان را از یک نفس پدید آورده و از مراحل تکوین و از ارحام گذرانده و با استعدادها و روابط تکوینی و فطری و رجمی، وارد اجتماعش کرده تا با انگیزه ربوبی و در میان اجتماع هم‌بستگی

۱. آیا کسی که واژگون بر روی خود افتاده راه می‌رود راه یافته‌تر است یا کسی که با قامتی راست بر راه هموار مستقیم گام می‌زند؟ ملک (۶۷)، ۲۲.



و تعاون و روابط تکوینی و اختیاری، پرورش و رشد یابد که اگر انسانی تحقیر و حق برده و عقب رانده شود، برخلاف جهت حرکت ربوبی و تقوای آن است و منشأ درگیری و تضاد و ستم و خاموشی استعدادها می شود. او امری که مسئول مراقبت و اجرای آن ها انسان است، چه فرد و چه جمع (تقوای فردی و اجتماعی)، درباره انسان، نخست آن ها که از دامن عواطف و پرورش مادر و سرپرستی پدر جدا شده و هنوز رشد نیافته و در معرض تحقیر و حق بری اند: یتیم ها، که اگر هر حقی و بیش از همه حق مالی آنان که وسیله اتکاء و قیام شان است نادیده گرفته شود یا از میان برود، از جمع و اجتماع جدا می شوند و خود به خود به گونه عضوی ناهماهنگ و یا فاسد و مفسد می گردند. چنان که هر واحد و هر عضوی از پیکر زنده، اگر جدا و ناهماهنگ شد فاسد می شود و می میرد و دیگر اعضا را از ادامه حیات و حرکت باز می دارد و به مرگ می کشاند. و اگر فاسد و مفسد نشود، چون فاقد شخصیت و اتکاء شده، عضوی زاید و یا برده و یا مزدوری برای شیخ قبیله و حاکم اجتماع می گردد. مزدور چشم و گوش بسته ای که به ظاهر برده نیست و در باطن برده تر از هر برده است. آغاز بردگی واقعی از همین است که شخصیت مستقل انسانی فرد کشته می شود و مرکز اتکایش به خود و مال و زمین از میان می رود، آن گاه به صورت برده درمی آید. برده داران قدیم، اطفال را از خانواده و سرزمین و ثروت های طبیعت جدا می کردند و عواطف و روابط خانوادگی را از ذهنش و قلبش برمی داشتند، تا خود را برده نوعی دیگر و در خدمت هر کس جز خود می دید و دیگر نمی توانست برده نباشد.

«وَ اتُوا الْیَتَامَىٰ اَمْوَالَهُمْ»، نخستین امر به انسان «یا اَیُّهَا النَّاسُ...» در نظام قبیله گی جاهلیت و همه نظام ها، برای بازگرداندن حق مالی یتیم ها و محروم های بی پناه، و در واقع بازگرداندن شخصیت و اعتماد آنان به خودشان و حق قیام برای احقاق

حق‌شان است. ایتاء اموال آنان اعم است از رساندن و صرف نمودن اموال‌شان برای معیشت و تربیت و ارشاد آنان، و از جدا کردن و دادن اموال‌شان به دست خودشان که در آیه ششم، آن را «دفع» خوانده و مشروط به بلوغ و رشد کرده است.

رباینده و برنده اموال یتیم‌ها، و در پی آن دیگر حقوق، کار رسمی سران و غارت‌گران قدرتمند بود. کسانی که چنین قدرت رسمی نداشتند، در بردن اموال تحقیرشدگان، حيله و فریب‌کاری می‌کردند: به نام تبدیل به احسن و با دوامتر و یا کشاندن محیلانه اموال آن‌ها به سوی اموال خودشان و درآمیختن و بهره گرفتن از مجموع اموال نامشخص! نهی‌های: «وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ، وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ»، پرده بر این‌گونه تزویرها و حيله‌گری‌ها برمی‌دارد و بستن این راه‌های حرام‌خوری را به وجدان ایمانی و مسئول انسان می‌سپارد. و جز آن راهی برای از میان بردن این‌گونه حيله‌ها و فریب‌ها نیست. «إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ»، به جای «مع» این‌گونه جذب و کشیدن نهانی و حيله‌گرانه را می‌رساند: ندادن و یا بردن آشکار و یا نهانی اموال یتیمان بی‌پناه و بی‌دفاع گناه و ستم بزرگ و همه‌گیر و ناشی از زبونی روحی و بیچارگی اجتماعی است و یا منشأ این‌ها که دامن‌گیر برنده و خورنده، و محروم حق‌برده می‌شود: «إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا». ضمیر «انه» راجع به مفهوم مخالف امر، «آتُوا...» و مورد دو نهی «وَلَا تَبَدَّلُوا، وَلَا تَأْكُلُوا» یا آخرین نهی است. «حوب»، دارای مفهوم خاصی از گناه و ستم و تجاوز است که جز در این مورد و این آیه، در قرآن نیامده است.

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا».





«یتامی»، به قرینه جواب شرط «فَأَنْكِحُوا...» جمع یتیمه: دختر بی پدر و زن بی شوهر است. قسط در این آیه، رساندن سهم مالی و انجام حق همسری. «ما طاب»، به جای «من طاب» اشعار به نوع و اطلاقی دارد که «مِنَ النِّسَاءِ» آن را تبیین، و «مَثْنَى وَ...» محدودش می‌کند، و در مقابل «أَلَّا تُقْسَطُوا» پاکیزگی از ستم و ناروایی و حقبری در همسرگیری و نکاح و دوام زناشویی را می‌رساند که نخستین رابطه و جاذبه و تشکیل واحد اجتماع است و همین که بر پایه قسط و پاکیزه از ستم و حقبری و اغراض پست شکل گرفت و استحکام و گسترش یافت، زمینه اجتماع قسط فراهم می‌شود و شکل می‌یابد.

«مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ» بیان «ما طاب...» و تجویز و تحدید عدد است، به تناوب دو یا سه یا چهار و بس. مشروط به قسط و رضایت کامل و طیب خاطر. تجویز، مشروط و محدود به شرایط فردی و اجتماعی، توان روحی و اخلاقی و جسمی فرد و وضع اجتماعی در انجام قسط و عدالت است، چه اجرای قسط و عدالت در میان دو فرد - مرد و زن و خانواده - وابسته و لازم با شرایط و روابط اجتماعی و زندگی و محیط طبیعی و چگونگی‌هاست. به سبب همین جهات و شرایط، تجویز تعدد زوجات، مشروط و صلاحیت آن واگذار به تشخیص افراد در ضمن اجتماع شده و شاید به تشخیص رهبری باشد، و تحدید آن، حکم قطعی و بازدارنده است.<sup>۱</sup>

در اجتماع قبیلگی عرب و دیگر جوامع هیچ‌گونه حد کمی و کیفی در ازدواج

۱. در واقع، اصل تن دادن به ازدواج و یا تعدد مشروط، چشم‌پوشی از راحتی و بی‌قیدی و خودخواهی و پذیرش مسئولیت سنگین و باارزش‌ترین گذشت برای تکثیر نسل و رشد اجتماع و کار و تربیت و عواطف پاک و بی‌آلایش است. ایجاد موانع اجتماعی و قانونی باز شدن و باز کردن راه‌های فحشا در برابر غریزه طوفانی و بی‌بند است و حریص تر کردن مرد و زن و سقوط اخلاق و از هم گسیختگی پیوندهای اجتماع و افزایش موالید نامشروع که نگهداری و انتساب و حقوق و تربیت آن‌ها از مصایب و گرفتاری‌های سخت اجتماع و تزلزل بنیانی آن است. (مؤلف)



نبوده، و نیز در دیگر مجتمع‌های قبیلگی، که زندگی شان، جنگ و پیکار و غارت و اسارت بود و مردها کشته می‌شدند و زنها بی‌سرپرست می‌ماندند، هیچ‌گونه حد و حصر و قید و بندی در زناشویی نبود، رئیس خانواده و قبيله، برای تکثیر نسل و تثبیت قدرت و کام‌جویی، دختران و زنان را به نام و عنوان ازدواج، چون بردگان به اختیار و خدمت خود می‌گرفتند. و اگر مالی و ثروتی داشتند، حق تصرف‌شان را سلب می‌کردند. نه معیار قطعی در میان بود و نه حقوق متبادلی. در جوامع شهری و کشوری، نیز اختیار و تصرف زنان، مانند دیگر ثروت‌ها، در حد بسط قدرت بود که هرچه را می‌خواستند از ثروت‌ها و زن‌ها می‌گزیدند و می‌گرفتند و در صندوقچه‌ها یا حرمسراها، برای اشباع غریزه بی‌بند کام‌جویی و تفنّن و شوکت و تولیدمثل و امثال خود، ذخیره می‌کردند که داستان‌های حرمسراهاى سلاطین و طبقات حاکم، و فعل و انفعال‌ها و تشکیلات مفصل و متنوع آن‌ها، بخشی از تاریخ را گرفته است. در چنین اوضاع و شرایطی که حضور زن در اجتماعات، محدود به وسیله کام‌جویی و تولید و قدرت‌نمایی بود و دیگر حقّ و نقشی نداشت؛ این آیه و آیات دیگر قرآن، زن را فراخور ساختمان روحی و جسمی، چون مردان دارای حقّ و قسط متبادل و تعدّد زوجات را مشروط و محدود به قسط و عدل کرد. نه همین قسط و عدل فعلی و ابتدایی که اگر خوف و نگرانی درباره انجام قسط و نگهداری عدل نسبت به آینده هم باشد، مانع هرگونه ازدواج و تعدّد آن است: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً».

پس، ازدواج باید بر مبنای قسط و پیمانی و مسئولیتی متساوی و در میان دو فرد متعهد و آگاه به مسئولیت‌هایی که در پی دارد و از لوازم آن است باشد. با چنین قصد و نیتی این پیمان، مقدّس و طیب می‌شود: «ما طابَ لَكُمْ». در موردی که شایبه حُبّری و بهره‌گیری و تحقیر و قسط‌شکنی در میان باشد، در واقع پیمان پاک و تعهد



زناشویی نیست. «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا...» که ازدواج را محدود به قسط و قصد خالص، و ناآمیخته به اغراض دیگر جز ازدواج، طیب می نماید. و سپس از جهت تعدد تا چهار، و مشروط به عدالت. قسط، انجام و رسانیدن حق مالی و دیگر حقوق افراد است، عدل، میانه روی و نگهداری اعتدال در بین افراد. ازدواج که نخستین پایه و ترکیب اجتماع سالم است باید از قسط و عدل شروع شود و بسط و سامان یابد تا راه رحمت و خیر و عواطف انسانی و تقوا و ربوبیت باز شود: «... اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ» و اگر نخستین ترکیب و واحد اجتماع بر پایه تقوا و رحمت و ربوبیت و قسط و عدل نباشد و سرچشمه آن‌ها گرفته و خشک گردد، جای آن را بی بندگی و قساوت و تحقیر و حقبری می گیرد و اجتماع از درون گسیخته و از پیوستگی و حرکت باز می ماند. تعدد محدود زوجات با این شرایط ثابت و اصولی و با مقیاس قسط و عدل و دیگر شرایط متحول اجتماعات، راه حل عاقلانه و برکنار از احساسات و عکس العمل‌ها و هماهنگ با نظام عمومی حیات و هدف آفرینش است. نظام آفرینش بر فعل و انفعال‌ها و تأثیر و تأثرها و ترکیبات متعادل و عادلانه است. و هدف آن، پدید آمدن پدیده‌های گوناگون و نوبه‌نو و تکثیر و بسط آن‌هاست. هر پدیده‌ای از قوامی فاعلی اثر بخش و قابلی اثر پذیر پدید می آید. هر نیروی فعال فاعلی، می تواند با قابل‌ها و اثر پذیرهای متعدد جمع شود و تأثیر گذارد. قابل و منفعل، مادامی که حالت قابلی و تأثر از یک اثر دارد، پذیرا و منفعل از اثر دیگر نمی شود. این جریان است در طبیعت بی جان و جانداران تا انسان، از نیروها، نورها، تشعشع‌ها تا تلقیح و ترکیب گیاه‌ها و جانورها. یک گیاه و جانور نرینه، در یک زمان محدود، می تواند در چندین ماده مادینه اثر تلقیحی گذارد. و تلقیح شده تا بارور شدن و جدا شدن مثل، قابل تلقیح دیگر نیست. فعل و انفعال‌ها و تأثیر و تأثرات اختیاری و ارادی انسان هم چنین است، یک معلّم، یک



گوینده، یک صنعت‌گر، در یک زمان در شنونده‌ها و شاگرد‌ها و ماده‌های متعدد و مختلف اثر می‌گذارد، برخلاف شنونده و شاگرد و مواد که بیش از یک اثر نمی‌پذیرد. یک کشاورز و ابزار تولید، می‌تواند چندین کشت‌زار را کشت و بارور نماید. و همان کشت‌زار تا محصولش نرسد و برداشته نشود قابل کشت نیست. تولید و تکثیر و بسط نسل بشری هم برای همین هدف و در پی همین جریان عمومی و گستردهٔ آفرینش است و ساختمان تولیدی مرد، نیروی فزاینده و نامحدود است و زن از جهت ساختمان نسلی و حالت پذیرایی محدود. از این نظر، تعدد و نامحدود بودن ازدواج از طرف مرد، طبیعی و بر طبق جریان خلقت و هدف آن است، چنان‌که در زندگی قبیلگی و کشاورزی و پیکاری هیچ‌گونه محدودیتی در کار ازدواج نبوده است. محدودیت از مسئولیت ناشی می‌شود و مسئولیت از دگرگونی و جهت‌گیری انسان مترقی به سوی اجتماع پیوسته و متحرک. در این مرحله است که ازدواج، بیش از تولید نسل، تعهدی باید باشد در بین مرد و زن و بر اساس قسط و تربیت اولاد و تشکیل خانواده و اجتماع متحول و متحرک. در چنین اجتماعی، دیگر هدف تنها تولید نیست، هدف‌های اجتماعی و مسئولیت‌ها نیز در میان می‌آید و ازدواج باید محدود و مشروط به قسط و عدل و تفاهم شود و نظر به مشخص شدن نسل و انتخاب و تولید صالح و اصلح و تحمل و انجام تعهدات و روابط، عاطفی باشد، نه همین تأمین عمل و اشباع شهوت و کام‌یابی گذرا، و مانند حیوان چشم و گوش بسته، و نه تکثیر بی حساب نسل. قسط در تعدد زوجات؛ نخست وابسته به وضع روحی زن و مرد است، زودرسی و بلوغ زن و پیشرسی حالت یأس، [یائسگی]، به عکس مرد، و عقیم بودن زن یا مرد، افزایش زن و کمی مرد، در اثر جنگ‌ها و مسافرت‌ها و درگیری‌های زندگی، تربیت ایمانی و اعتقادی مرد و زن، سپس شرایط اقتصادی و اجتماعی. با نظر بدین‌گونه شرایط و روابط، گاه اجرا و



انطباق قسط، اقتضای بیش از یک همسر برای مرد ندارد و گاه دو یا سه یا چهار، و زن در زمینه رشد و آگاهی و ایمان به حکم و آشنایی به قانون و قسط، در اختیار زوج آزاد است: همسری دارد یا ندارد، با اخلاق و رشد فکری و اخلاقی و شرط قسط و موقعیت مادی و اجتماعی مرد و در محیط اسلامی، زن با ایمان و رشد یافته و حاضر شده در اجتماع و سرنوشت، احساسات نابجایش، بجای می شود و نیازی به قیّم و مدافع و دل سوز نداشته و ندارد و به حکم قانون فطرت و غریزه و نگهداری و شناخت و پیوند نسل و واحد خانواده، زن را بیش از یک شوی نشاید، و پس از شناخته شدن نسبت فرزند، با آن شرایط و حدودی که در فقه اسلامی تبیین شده است، تا حدّی اختیار جدایی دارد.

تعدد زوجات، در سرزمین های شرق و در شرایط تحدید کننده جوامع اسلامی، هیچ گاه منشأ نابسامانی و اعتراض نبوده، مردان و زنان مؤمن و متقی در پرده عفاف و رشد و با اطمینان زندگی می کردند. پس از قدرتمندی غرب و تحرک استعمار، با اتکا به قدرت مادی و صنعتی، تلایه داران استعمار، به نام ها و عنوان های رنگارنگ، به همه سنن و فرهنگ و احکام ما یورش بردند تا هرگونه مقاومت روحی و اخلاقی شرق را درهم شکنند. مستشرقین - شرق شناس یا مغرض - چشم به نقاط ضعف می دوختند و همان را نمونه و [وسیله] طعن و خرده گیری به همه شوون ما می ساختند. مستغربین «غرب زده ها» خود باخته هم، گفته ها و نوشته های آنان را نشخوار روشن فکری خود می کردند. چنان که گویی سراسر مردم جهان، بی رشد و بی فهمند، فقط آن ها هستند که باید عهده دار رشد قیومت شان باشند. غربی که خود هیچ گونه معیاری برای تحدید روابط مرد و زن و ازدواج و طلاق



ندارد، و پیوسته دچار افراط و تفریط و عکس‌العمل‌ها بوده، مسیحیت [تحریف شده] منحرف و حاکم، بشر را بد ذات و گناهکار و زن را نمونه کامل پلیدی و فریب و گناه و ازدواج را وسیله آلودگی و بیش از یک زن را در همه عمر و در هر شرایط ممنوع کرد و هم‌چنین طلاق را. بیش از یک زن را برای همه منشأ دوری از ملکوت می‌شناخت، و تماس با او را جز به ضرورت جایز نمی‌دانست و رهبانیت را ترویج می‌کرد، تا آن‌جا که غریزه جنسی از درون و پستوهای کلیسا سر برآورد و اطفال و جنین‌های کشته و سقط شده از زیر خاک‌های آن. واکنش این فشارها و ناروایی‌ها، پس از قرن نوزده، از جامعه غربی سر زد. در زیر شعار آزادی، هرگونه رابطه میان مرد و زن تجویز شد، تا آن‌جا که در کشورهای متمدن و داعیه دار قیّم بودن بر مردم دنیا، آزادی روابط جنسی مرد و زن به قانونی شدن روابط هم‌جنسی انجامید! سقوطی به پست‌تر از حیوانیت اکنون زن با نام‌ها و عنوان‌های فریبنده و احساساتی و تهییجی هنرپیشه، هنرمند، شایسته، نمونه، وسیله مصرف یا خود به گونه کالای مصرف در آمده، جز ابتدال، پستی، بی‌علاقگی به نسل، از هم‌گسیختگی پیوند خانواده، بحران، سقوط اخلاق، از میان رفتن معیارها و قسط، چه به بار آورده و می‌آورد؟. همه روابط، به دست تقدیر و در مسیر غرایز پست. آن‌چه بعضی از مستشرقین و مستغربین به رخ جوامع اسلامی و در نتیجه به رخ اسلام می‌کشند، رفتار مسلمان نماهای جاهلیت خوی و حرمسراهای حکام مستبد و خلفای ناخلف و وابستگان به آن‌هاست که اگر در نصوص قرآن و سنت و روش مسلمانان راستین، نظری



واقع بینانه و بی غرض و مرض می کردند، جدایی روش این گونه مسلمان نماهای به جاهلیت برگشته را با تعالیم اصلی اسلام در می یافتند. در اجتماع متحرک و روی گردان از جاهلیت و سالم اسلامی و هدایت قرآن، احکام از توحید عقیده ای و عملی سرچشمه می گیرد و بر طبق سنن آفرینش و منطق فطری و قسط و عدل، گسترش می یابد. در اجتماع جاهلیت و سقوط انسان، در مسیر اشباع غرایز بی بند و افسارگسیخته، در چنین اجتماعی جز غریزه آز و شهوت، هیچ معیار و قانونی حاکم نیست و هیچ انسانی به جای شایسته خود نمی ماند، نه مرد و نه زن «عَالِمُهَا مُلَجِمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرِمٌ»<sup>۱</sup>. زن از وظیفه و مسئولیتی که مقتضی خُلق و خُلُق است برکنار می ماند و به جای عواطف رقیق و کارهای نامتناسب با استعدادش کشانده می شود و یا یکسره از حضور در مسئولیت های اجتماعی و وظایف فطریش برکنار می ماند.

از نظر اسلام، اصل اشتراک مرد و زن در انسانیت و حقوق عمومی و یکسان، حقوق و حدود مرد و زن و مردان و زنان و تقسیم وظایف و مسئولیت ها بر طبق صفات غالب جسمی و روحی و ذوق ها و استعدادها «فیزیولوژیک» چنان دقیق و رسا و محیط و قراخور استعدادها و کشش های جسمی و روحی، ترسیم و تنظیم شده است که دلیل بر احاطه کامل تشریح کننده و دلیل بر وحی و نبوت است و تشعشع آن از مجموع آیات و سنت های اصیل عصر نبوت و پس از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲. امیرالمؤمنین در وصف جاهلیت پیش از اسلام می فرماید: دانشمندان لگام بر دهان زده و نادان مردمانشان گرامی داشته شده بودند.



آن، برای هر خودی و بیگانه صاحب نظر و بی غرض مشهود است. اسلام از بعثت و رسالت آن حضرت و تأیید روحی و خُلُقِی و آگاهی یک زن «خدیجه کبری» آغاز شد. رسول در محیط نامساعد و سراسر دشمنی، مسئولیت سنگین ابلاغ و رسالت را انجام می داد، آن زن به تنهایی، هم مدافع و مؤید و امید و تسلیت دهنده بود و هم مربی اطفال و نگهبان خانه رسالت. سپس نوجوان سیزده ساله‌ای «علی» و غلام پرورش یافته‌ای «زید». این‌ها هسته اصلی رسالت اسلام و هم پیمان نگهبانی و پیشبرد آن بودند. در یک خانه چهار نفری. دیری نگذشت که شعاع نور رسالت و آیات وحی از همین خانه کوچک و پاک و از میان تاریکی‌ها و آلودگی‌ها، به هر جانب پرتو افکند و جذب کرد و رفعت و گسترش یافت تا همه آفاق دنیا: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾<sup>۱</sup>. و به اذن خدا همی رفعت می یابد. و سپس این خانه در مدینه تأسیس شد با حجراتی کوچک و یکسان، چون خانه‌های زنبور عسل، و زنانی پاک و علی و فاطمه که هر یک نمونه‌ای و نماینده‌ای از قبیله‌ای و خاندانی بودند. خانه‌هایی تهی از هر تجمل و آرایش جاهلیت و قانع به کمترین قوت و پراز تقوا و عبادت و آگاهی و پرتو وحی و قرآن، مکتب تعلیم و تربیت، سنگر دفاع و جهاد، در پیرامون مسجد. تا به همین مقیاس و محتوا، تکثیر شود و گسترش یابد و برای همیشه نمونه باشد. پس از قرن‌ها شعاع آن و تاریخ آن تابنده و جاذب

۱. در خانه‌هایی که خداوند اذن داد تا فراروند و در آن خانه‌ها نام خدا برده شود و در بامدادان و شامگاهان برای او تسبیح می‌گویند. نور (۲۴)، ۳۶.





انسان‌هاست، و هیچ کوردل و مغرضی، اگر اندک خبری داشته باشد نمی‌تواند عظمت و پاکی آن را انکار کند و یا آن را هم‌چون حرمسراهای حکام و اشراف پندارد. سرپرست آن خانه، شخصیت و رسولی بود که سراسر زندگیش، سال به سال و ماه به ماه و روز به روز در تاریخ روشن است، از طفولیت و جوانی تابعت و رحلت. با آن‌که از خاندان مشرک و مترف قریش بود و در محیط فساد آلود مکه می‌زیست، هیچ‌گاه نه به بت‌ها نزدیک می‌شد و نه پیرامون مجامع لهو و شهوت و میگساری مکیان، و نه گوشه چشمی به سوی زنان بی‌بند و دختران فریبنده قریش باز کرد، با آن‌که هم برومند و هم دارای جمال و هم شرافت نسب بود. از میان آن محیط آلوده به شرک و فحشا، می‌گذشت، نه روحش به شرک آلوده می‌شد نه دامانش به شهوات و هواهای هوس‌انگیز. کارش کناره‌گیری و اندیشه‌اش دگرگون کردن جاهلیت. چه در میان قومش و در مکه یا در سفر. دوره جوانی را پشت سر می‌گذاشت و سنس به بیست و پنج‌سالگی رسید، زنی بیوه و اندیشمند و تجربه‌ها آموخته و آشنای به مسائلی از وحی و نبوت و آثاری از اهل کتاب و کاهنان «مانند ورقه بن نوفل». «خدیجه» حرکات و رفتار او را در مکه و سفر زیر نظر داشت. زندگی با دوشوی را گذرانده و فرزندان از آنان را سرپرستی می‌کرد و چهارمین دهه زندگی را می‌گذرانید. با آن‌که خواستگاران از سران قریش داشت، خود به خواستگاری آن حضرت فرستاد. بیست و چهار سال از زندگی پیش از بعثت و سال‌های ریاضت و انزوای در حراء و هنگام بعثت و نگرانی‌ها و پس از بعثت و محرومیت‌ها و درگیری‌ها را با



همین یگانه بانوی پشتیبان و تسلی بخش، گذراند. خدیجه کبری در سال هشتم یا نهم بعثت چشم از جهان پوشید و رسول در خانه تنها ماند، بامسئولیت‌های رسالت و سرپرستی دختران بی‌مادر. بیش از چهار سال را تنها و بی‌همسر و همدم گذراند، عمرش از پنجاه و سه گذشت، به مدینه هجرت کرد. اسلام باید با همه شعاع‌ها و جهات و ابعادش، در هر خانه مدینه پرتو افکند و نمایان شود و شکل گیرد. خانه‌هایی نو بنیاد و یکسان، هم‌چون «بیوت النحل»، در پیرامون و مرکز مسجد که در آن‌ها آیات وحی نازل و تلاوت شود و بانگ مسجد و صف عبادت و اجتماعی پی‌درپی و شبانه روز. در خانه‌هایی که از گل و سنگ برآمده، و سقف و فرشش از چوب و الیاف خرمابن، و پاک از تجمل و تزیین و تنوع، بانوانی آراسته و تربیت‌یافته و هجرت و مجاهدت کرده جای گیرند، هر یک از خانواده‌ای و قومی و قبیله‌ای، هم سرپرست مهاجران و اصحاب صفه و مادر مؤمنان باشند و هم وسیله جذب و پیمان و تعهد قبیله و قوم خود. برای جلب قبایل پراکنده و متخاصم عرب و تبلیغ آیات به آنان و دیدن اخلاق و روابط اسلام از نزدیک، چه وسیله‌ای مؤثرتر از این‌گونه بانوان بود. آنچه بیش از هر چه عرب متعصب و سرسخت را رام و به سوی اسلام می‌کشید، همین رابطه خونی و رشته خویشاوندی بود. آن حضرت پس از گذراندن سنین جوانی، زنانی را به همسری و جای دادن در خانه اسلام گزید که بیشتر آنان، شوهران خود را در هجرت حبشه و مدینه یا در جنگ‌ها و مسافرت‌ها از دست داده‌اند و یا پدران‌شان حق سبقت و هجرت داشتند و نظرهای دیگر اجتماعی و سیاسی در راه



پیشبرد دعوت: ام سلمه، شوهرش عبدالله ابی سلمه پسر عمو و برادر رضاعی آن حضرت که در هجرت حبشه وفات یافت، و هم‌چنین ام حبیبه دختر ابوسفیان همسر سابقش عبدالله جحش. زینب دختر خزیمه، شوهرش عبدالله در احد شهید شد و سرپرست بینویان بود و «ام المساکین» خوانده می‌شد. سوده دختر زمعه، شوهرش پس از دو هجرت به حبشه و به مدینه وفات یافت. جویریّه دختر حارث سرور بنی مصطلق که خود و زنان و فرزندان از قبیله‌اش اسیر مسلمانان شدند، و چون پیمبر او را به همسری آورد، مسلمانان اسیران خود را آزاد کردند. حفصه بیوه دختر عمر، پس از مردن شوهر اول و دومش. عائشه دختر ابوبکر از سابقین مسلمانان و یار غار و هجرت پیمبر اکرم و پیشنهادکننده وصلت با آن حضرت. میمونه دختر حارث و خاله ابن عباس، پس از وفات دومین شوهرش، که خود را به آن حضرت بخشید: «وهبت نفسها». زینب دختر جحش همسر زید بن حارثه پسر خوانده آن حضرت که پس از ناسازگاری با زید طلاق گرفت و پیمبر برای از میان برداشتن سنت جاهلیت که پسرخوانده را در حکم فرزند می‌پنداشتند و همسرش را برای پدرخوانده ناروا می‌دانستند، با او ازدواج کرد. آیاتی از سوره احزاب در این مورد نازل شده است. صفیه دختر حئی بن اخطب از سران یهود نضیری، پس از درگذشت یا کشته شدن شوهرش در جنگ خیبر اسیر شد و آن حضرت آزادش کرد و به خانه اسلام پیوست و در برابر تبلیغات و تهمت‌های ناروا که سران یهود می‌زدند و عوام را از نزدیکی به رسالت اسلام باز می‌داشتند، آیات وحی و روش و خوی پیمبر را از



نزدیک می‌دید و آن را برای یهودیان بازگو می‌کرد. ماریه قبطیه که کنیز اهدایی مقوقس پادشاه مصر بود و آن حضرت او را آزاد کرد و به خانهٔ اسلامش جای داد و او تنها زنی بود که دارای فرزندی از آن حضرت شد به نام ابراهیم که کمتر از دو سال زیست. این‌ها زنانی بودند که با شایستگی روحی و خلقی و سابقهٔ هجرت و مجاهدت و نمونه‌های شناخته شدهٔ ایمان و تقوا، در نخستین واحد خانهٔ اسلام راه یافتند. جز عایشه، جملگی بیوهٔ یک یا دو شوهر درگذشته یا شهید شده و بیشترشان زنانی سالخورده بودند که در حوادث مکه و هجرت به حبشه و مدینه و سابقه و تجربه، ایمان و خوی اسلامی‌شان پایه و شکل گرفته بود. با بلندنظری و سرفرازی در حجره‌های ساده و کوچک پیرامون مسجد جای داشتند و با لباس‌هایی ساده و پاک از هرگونه آرایش و آرایش با اندک غذایی چون بینواترین افراد مسلمان به سر می‌بردند و هفته‌ها و ماه‌ها می‌گذشت که دودی و بویی از غذا در خانه‌هاشان نبود، از روزی‌های ایمان بهره‌مند بودند و با لباس عفاف و تقوا خود را می‌آراستند، و با منطق و رفتار و خوی‌شان، نخستین نمونهٔ خانهٔ اسلام بودند، و پیش از آن‌که به خانهٔ اسلام بیایند شایستگی عنوان «ام‌المؤمنین» و سرپرست بینوایان و نومسلمانان و پذیرایی‌کنندهٔ واردین و مادران آن روز مسلمانان را داشتند، و از آن خوی و روش و رقابت زنانه در این حجرات، جز در موارد استثنایی و از بعضی از جوان‌ترین و متکیان به شخصیت و سابقهٔ پدرانشان، خبری نبود. چنانکه بعضی از آن‌ها وقت و نوبت خود را به دیگری می‌بخشید، و آیات وحی مراقب اندیشه‌ها و رفتار و حرکات‌شان بود.



بخشی از آیات سوره احزاب و تحریم، خطاب به زنان پیامبر و مسئولیت‌های آنان است: «پیامبر به مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارد و همسران او مادران مؤمنانند...»، «ای پیامبر به همسران خود بگو: اگر جویای دنیا و آرایش آن هستید بیایید تا بهره دهم شما را و با نیکی رهاتان کنم، و اگر خدا و رسولش و سرای آخرت را می‌خواهید خداوند برای احسان‌کنندگان و نیکان پاداش بزرگی آماده کرده است. ای زنان پیامبر هر که از شما کار زشت و آشکاری پیش آرد عذابش چند برابر شود... و هر که از شما برای خدا و رسولش خاشع شود و عمل شایسته انجام دهد پاداشش را چند برابر می‌دهیم... ای زنان پیامبر شما چون دیگر زنان نیستید اگر تقوا پیش گیرید.» آن‌گاه، گفتار و رفتار و مسئولیت‌ها و یادآوری‌هاشان را بیان می‌کند، در آیه ۵ سوره تحریم، شرایط و روحیات زنانی را بیان می‌کند که شایسته همسری با پیامبرند و نمونه‌های تاریخی از زنان گزیده و مؤمن و زنان کافر و ناجور در شرایط متقابل: زنان نوح و لوط، و زن فرعون و مریم، تا زنان رسول خدا به همسری با آن حضرت مغرور نشوند. و دیگر آیات سوره‌های احزاب و تحریم و حجرات و خطاب‌ها به پیامبر و زنان و دیگر مردم درباره زنان پیامبر و مسئولیت‌ها و راه و روش آن حضرت با آنان و دیگر مسلمانان.

این آیات آشکارا می‌نمایاند که تعدد و تحدید و اختیار و نگهداری و طلاق زنان و شرایط زندگی با آنان برای آن حضرت با نظارت و فرمان وحی بوده است و جز این هم نمی‌توان تصور کرد. در هنگامی که آیات پی‌درپی و با فرمان‌ها و امر و نهی‌ها و نمایاندن و



تنظیم امور نازل می شد و ثبت و ضبط می گردید و عمر آن حضرت رو به پایان بود و پیوسته نگران آینده و انجام رسالت، چنان که بارها خود پایان عمرش را پیش بینی می کرد، و با آن حال آمادگی شبانه روزی برای جنگ ها و حمله های نظامی و تبلیغاتی دشمنان و رفت و آمدها و مسئولیت رسالت که از مرزهای عرب گذشته بود، و کوشش برای تکوین امت توحیدی و وحدت قبایل متخاصم یثرب و عرب و ساختن آن ها، با این مسئولیت های سنگین رسالت که روزبه روز بیشتر می شد و با آن عبادت ها و زهد، چه شد که ناگهان و در مدت کوتاهی به تأسیس حجرات و تعدد زوجات با مسئولیت قسط و عدالت و تربیت اسلامی آنان پرداخت. جز مغرض کوردل و تنگ نظر خودبین که همه چیز را با نظر تنگ و انگیزه های پست خود می نگرد و می سنجد، چگونه و که می تواند، تعدد زوجات آن حضرت را به انگیزه شهوانی و هوس پندارد؟!.

یک فرد مسئول و متعهد عادی - هر چه مرد باشد - نمی تواند یک زن را نگهداری و ارضا کند، چه رسد به چند زن، نه زن یا بیشتر از قبایل و تیره ها و خانواده های مختلف و متخاصم از جاهلیت و سنین متفاوت. کسانی را می شناسیم که چون وارد شغل های مسئولیت دار و مبارزات اجتماعی شدند، ناچار همسر خود را رها کردند. یکی از نخست وزیران ایران زمان جنگ دوم در آن آشوب های دنیایی و داخلی و مسئولیت سنگینش، دو زن داشت یکی در جنوب تهران در همسایگی ما و دیگری در شمال تهران، این بیچاره چنان با زنان خود درگیر بود که جرأت آمدن و آسایش در خانه را نداشت، آسایشش در



اداره و جاهای دیگر بود.

برای یک انسان دارای بینش و آشنای به تاریخ اسلام، آشکار و مشخص است که انتخاب تعدد زوجات رسول اکرم ﷺ با پیش‌بینی و نظر و هدفی والا و برتر از هوس‌ها و انگیزه‌های بشری بوده است. از آیات قرآن و بررسی و دقت در تاریخ سراسری زندگی آن حضرت، مشخص و معلوم می‌شود که در سال‌های آخر عمرش، درهای خانه اسلام «حجرات» به روی هر زن شوهر کشته و مرده و بی‌شوهر و هر آماده و شایسته‌ای باز بود تا آن‌گاه که آیه ۵۲ احزاب نازل شد: «لَا يَجِلُّ لَكَ النَّسَاءُ مِنْ بَعْدُ...» و هرگونه ازدواج دیگر را منع کرد. در این بین که زمانی کوتاه بود، زنانی ناآشنا به زندگی آن حضرت و شرایط «بیوت النبی» به گمان آن‌که در حرمسرا و خانه سران و اشراف وارد می‌شوند، پس از زمانی چون تحمل مسئولیت و سختی‌های خانه اسلام رانداشتند، با درخواست خود طلاق گرفتند و رفتند. و زنانی از دور و نزدیک در حد افتخار به پیشنهاد خود و پذیرش یا خواستگاری آن حضرت و یا همین به عقد همسری اکتفا کردند. آن‌ها که تا پایان عمر آن حضرت ماندند نه زن بودند که مسئولیت‌ها و سختی‌ها پذیرفتند. آنان در زمان حیات آن حضرت و پس از آن، ام‌المؤمنین و مرجع سنت و حدیث و اختلافات مسلمانان و منعکس‌کننده خصوصیات احوال و اوصاف و عبادت‌ها و آداب و خواب و بیداری و شب و روز و گفتار و رفتار و قسط و عدل آن حضرت بودند که هر یک نمونه و اسوه‌ای برای مسلمانان بود و دلیل‌های مشهودی برای صدق و نبوت، که در همه احوال و در



خلوت‌گاه خانه و درون حجرات و در میدان اجتماع و مسجد و در میدان جنگ، همان چهره راستین نبوتش نمایان بود (نه چون مردم دو چهره و چند چهره، در خانه و با زیر دست و با زن و بچه بی‌رحم و بی‌عاطفه؛ چهره با مردم چهره‌ای عاطفی، خیرخواه، داعی قسط و پارسانما و با زیردست زیون. در راحتی چهره‌ای و در سختی چهره‌ای، در بزم چهره‌ای و در رزم چهره‌ای، در حال ضعف چهره‌ای، در حال قدرت چهره‌ای دیگر. همه متفاوت و متضاد و دروغ و بی‌چهره‌ای و «دیپلمات»). خانه پیمبر درهای بسته تصمیم‌گیری و بیرونی و اندرونی و پستو و اتاق خواب و غذا نداشت. نه چون دیرهای راهبات بی‌شوهر و از اجتماع رانده و عواطف و غرایز سرکوب شده، و نه حرمسراهای پر از تجمل و خوشی و بی‌بندی و بی‌مسئولیت و تهی از عفاف و تقوا و تربیت. زنان تربیت‌شده در خانه وحی تا سال‌های پس از رحلت، پاک و مرتبی و مسئول و مرجع و ام المؤمنین و نمونه بودند. تنها عایشه بود که دچار لغزش گردید و به جنگ با علی کشانیده شد. چه او تنها زن جوان و بکری بود که به خانه وحی آمد، سپس پدرش به خلافت و سروری رسید، در برابر خدیجه و فاطمه عزیز و بر اثر نازایی عقده‌ای در دل داشت، داستان افک و اظهار نظر علی علیه السلام مزید بر علت شد، با آن خصلت‌ها و سوابق و آن کارها، عدالت علی برایش تحمل‌ناپذیر بود، آگاه یا ناآگاه تحت‌تأثیر خواهرزاده بلندپرواز و عزیزش «عبدالله زبیر» و دیگر ناراضیان قرار گرفت و به میدان جمل کشانده شد. پس از شکست اصحاب جمل و رفتار بزرگوارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با او و نگاه داشتن حرمتش و





عنوانش «ام المؤمنین»، به خود آمد و عمری در پشیمانی و ناراحتی گذراند، با همه این‌ها باز مرجع حدیث و سنت بود و هزارها حدیث بازگو کرد.

«حَفِظَتْ أَرْبَعِينَ أَلْفَ حَدِيثًا وَ مِنْ الذِّكْرِ آيَةَ تَسَاهَا»<sup>۱</sup>

تا در سن هفتاد سالگی در زمان معاویه درگذشت و آخرین امهات المؤمنین بود. زینب دختر جحش تا سال ۱۴ هجرت، ام سلمه تا اوایل حکومت معاویه. میمونه در سال ۳۶، جویریة در سال ۵۶، و ام حبیبه تا حکومت معاویه می‌زیستند.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا».

«فَإِنْ خِفْتُمْ...» تفریع متصل به «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ...» است،

پس همین که زمینه خوف بود - از جهت امکانات خلقی و مالی و روانی و جسمی - که در بین همسران متعدد عدالت را انجام ندهید، پس یکی و بس «فواحدة» به تقدیر امر «انکحوا: فانکحوا واحده» مفهوم این امر مشروط این است که همین خوف از بی عدالتی - نه فعلیت و یقین به آن - باید بازدارنده از تعدد باشد. «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» عطف به واحده است: پس اگر نگرانید که عدالت نکنید، می‌توانید یک زن آزاد را یا آن را که به ملک یمین گرفته‌اید به نکاح آورید. معنای اصلی نکاح، عقد «پیمان دو طرفی» ازدواج است. بنابراین، مقصود [این است که] پس از اسلام آوردن و آزادی کنیز «ما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، باید ازدواج رسمی با او باشد که تفصیل این امر ترتیبی در آیه ۲۵ همین سوره آمده است: «وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ

۱. چهل هزار حدیث را [از رسول خدا ﷺ] حفظ کرد، اما یک آیه از قرآن را [که به او فرمان داده بود پس از درگذشت پیامبر در خانه‌هایتان قرار بگیرد] فراموش کرد. شیخ عزری.



يُنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ...»: و هر که از شما مؤمنان، توان وسیع و گسترده‌ای ندارد که زنان به باروی عفت و تقوا آمده و مؤمن را نکاح کند، پس از آن چه به دست آورده، از زنان برومند جوان مؤمن بگزیند. بنا بر این امر مقدر «فانکحوا» ارشادی و ترتیبی است: اگر توان قسط و عدالت در ازدواج را ندارید، از تعدد خودداری کنید و به یک همسر آزاد و مؤمن بس کنید. و اگر قدرت قسط و مسئولیت مهر و نفقه واجب برای ازدواج با یک زن آزاد و مؤمن را هم ندارید با کنیزانی که به دست آورده‌اید نکاح کنید که چون دست به دست و خانه به خانه و جابه‌جا می‌شوند، «در مقابل محصنات» توان‌شان بیشتر و حقوق‌شان کمتر و نکاح‌شان آسان‌تر است. و می‌شود که «ما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» در مقابل «واحدة»، اجازه تعدد نکاح آنان باشد که مشروط به عدالت در میان آنان نیست، ولی دیگر حقوق زناشویی و نگهداری و حفظ نسب را دارند. و اگر نکاح در این جا به معنای خاص و تبعی «هم‌بستری، مقاربت» باشد، مشروط به ایمان و سپس آزادی نیست. به هر صورت نوعی نکاح سبک و کم مسئولیت و نگهدارنده از انحراف و خیانت: «ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا»، با حدود قانونی و شرعی و طهارت و انتساب فرزندان که همین دارای فرزند شدن وسیله آزادی از مالکیت، می‌شود. اگر مراد مملوک وقت نکاح باشد، ذلک، اشاره به واحدة، یا «ما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، یا هر دو است.

«ما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، در این آیه و دیگر آیات، به عنوان نام و نشان بردگان، با فعل ماضی آمده، «نه وصف کنونی: مملوک‌کم، و نه فعل استمراری تملک ایمانکم» و خبر از گذشته را می‌رساند که از سنن و باقیمانده جاهلیت بوده است. «ملک» که قدرت تصرف شیء و غیر از مال است، و «یمین» که به معنای قدرت و قدرت بازو است، باید اِشعاری به اصل و ریشه بردگی داشته باشد که مردمی با قدرت جسمی و



جنگی و یا مالی، افراد ناتوان را به بردگی در می‌آوردند. و منشأ بردگی و هر نوع تبعیض و انحصار، همیشه قدرت بوده، و سپس قدرت افزایش می‌یافته است و هم‌چنین این بازتاب ادامه یافت. تا روحیه و صفات خواجگی و بردگی و بهره‌گیری و بهره‌دهی و هرگونه تبعیض و اختلاف تکوین یافت و هنوز به صورت‌های مختلف ادامه دارد. منشأ بردگی و هرگونه تبعیض و امتیاز و انحصار و برتری جویی را، اگر محدود به زمانی و مرحله‌ای از تاریخ و ابزار تولید تصور کنیم، واقعیت جریان تاریخ و نقش انسان را نادیده گرفته‌ایم. واقعیت این است که انسان، در هر وضع و شرایطی که بوده، همین که از توحید فطری و عقلی و جمعی برگشت و واژگون شد و در غرایز پست سقوط کرد، به شرک روی می‌آورد و هرچه بیشتر و برای تأمین شهواتش به اعمال قدرت و حيله می‌پردازد و از درون خود و جامعه، تجزیه و تقسیم و ناهماهنگ می‌گردد. در مبنای شرک، هر فرد و طبقه‌ای که قدرت جسمی و حيله و ابتکارش بیشتر باشد، سرمایه‌های طبیعی و تولیدی و انسان‌ها را بیشتر در تصرف خود می‌آورد و این جریان شرک و آثار و تبعات آن است که همیشه به صورت‌های مختلف بوده و هست و خواهد بود. اگر این ریشه و مبنای نادیده بگیریم و چشم به تبعات و روبناها بدوزیم و چاره‌بیندیشیم، خود را فریفته‌ایم و همیشه به جای خود مانده و درمانده [خواهیم بود] و پیوسته با مکتب‌سازی‌های بی‌بنیان و لغات و کلمات دهان پرکن و بی‌محتوا، خود را فریفته و دل‌خوش می‌داریم. وحی پیمبران و آگاهی مردان با بینش که دیدشان از ظواهر و پرده‌ها و نمودارها می‌گذرد و به اعماق پیچیده و ترکیب‌انگیزه‌های درونی انسانی می‌رسد، کوشش آنان در بازگرداندن به فطرت توحیدی و راست و مستقیم کردن انسان‌های واژگون شده و تبیین توحید در همه جهات و ابعاد است: توحید فکری و اعتقادی و اخلاقی و قانونی و اجتماعی، توحید و وحدت در مبدأ و منشأ و مسیر:



«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...» تبعیضات را با همه اشکال و آثار و صورت‌هایش از روح و اجتماع می‌زداید و انسان را از درون منقلب می‌کند و به انسانیت خودش باز می‌گرداند تا منشأی و زمینه‌ای برای برتری و خواجگی و زبردستی و بردگی باقی نماند. اگر چنین آگاهی و انقلاب درونی و تحول روحی تحقق نیابد، روحیه و خلق تبعیض و چند گونگی - خواجگی و بردگی، برین تباری و پست نژادی، فرماندهی و فرمانبری، بندگی و معبودیت، همه چیز داری و ناداری و ... - که با گذشت قرن‌ها در درون روح و اندیشه‌ها عجين شده و جوش خورده و قوی شده و سپس قانونی و رسم گردیده، با تغییر مکتب و نظام اجتماعی و تصویب قانون و فرمان، از میان نمی‌رود و همین صورت و ظاهر را تغییر می‌دهد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>. آن‌که سرشت و خوی خواجگی و مالکیت دارد و برای خود بتی شده، اگر بردگان و بندگانی را از دست بدهد تا هست و به هر وسیله و تغییر چهره و نیرنگ، بردگان و مملوکان دیگر می‌جوید. و آن‌که خوی بردگی و بی‌خودی و فرمانبری و بت‌پرستی دارد، پیوسته آقا و بتی را می‌یابد، اگر بتی شکسته و یا از مولا و آقای رانده شود، بتی دیگر می‌تراشد و از سوی دیگر باز می‌گردد. **کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

با طلوع توحید اسلام، در محیط شرک‌زای و بنده‌پرور مکه، بندگان رسمی بلال، صُهَيب، عَمَّار و ... چنان آزادی واقعی یافتند که از درون و پوست نفرت‌آور و مسخ‌شده‌های شرک، چهره انسان‌های موحد و متعالی و سربلند نمایان شد. بانگ دل‌نواز «أَحَدٌ أَحَدٌ» آن‌ها در زیر شکنجه‌های جانکاه، هنوز به گوش‌های شنوا و عطر توحیدشان به شامه‌ها باز می‌رسد و می‌نوازد. پس از هجرت، غلامان و کنیزان، جزء خانواده مسلمانان شدند و در صف مسجد و حج و جهاد درآمدند. بردگان و

۱. بی‌گمان خدا وضع مردمی را تغییر نمیدهد تا اینکه خود وضع و رفتار خود را تغییر دهند. الرعد (۱۳)، ۱۱.



رانندگان دیروز، امروز در چهرهٔ معلمان و والیان و فرماندهان سپاه؛ و کنیزان، بانوان آزاد و مادران مسلمانان و پیشوایان اسلام دیده می‌شدند. با آن‌که به بردگی گرفتن اسیران جنگی، روش همه جایی و همگانی و گاهی مصلحت بود، در سراسر جنگ‌های پیروزمندانهٔ اسلام آن روز، از مشرکان مغلوب کسی به بردگی گرفته نشد. بدر، فتح مکه و حنین، در پیروزی بر هوازن در حنین، در حدود شش هزار زن و کودک اسیر شدند، مهاجر و انصار به پیروی از رسول خدا ﷺ همهٔ اسیران خود را که جزء غنایم‌شان بود، آزاد کردند. بلال حبشی دیروز که زیر شکنجه‌های قریش در هوش و بی‌هوشی «احد احد» می‌گفت، امروز در عالی‌ترین مکان (بام کعبه) و مقام (اذان) بانگ توحید سر می‌دهد، که ضربهٔ آن بر قریش مشرک و متکبر، کمتر از فتح مکه نبود؛ چنان‌که با آن شکست و ترس نتوانستند خشم خود را نگه دارند. پس از آن پیوسته بردگان آزاد می‌شدند و به موحدان می‌پیوستند، چنان‌که تا سال دهم هجرت و رحلت رسول خدا، در هر جا که توحید پایه می‌گرفت، بردگی و تبعیض از میان می‌رفت و از درون انسان و جامعهٔ توحیدی خشک می‌شد و اثری از آن به چشم نمی‌آمد. تا اینکه پس از گسترش فتوحات و خلافت، که ناخلف‌هایی به چهرهٔ اسلام درآمدند و از درون مشرک و از مرتجعان جاهلیت بودند، تبعیض‌های قومی و نژادی برگشت و آزادی از مسلمانان و موحدان سلب و قصور خلفا و وابستگان آنان از غلامان و کنیزان پر شد.<sup>۱</sup>

۱. برای آشنایی بیشتر و سریع‌تر دربارهٔ بردگی از نظر نصوص آیات و اصول احکام اسلام و بستن منشأها و از میان بردن علل آن و گشودن راه‌های آزادی، به کتابهای «اسلام و مالکیت» و «کار و سرمایه در اسلام» مراجعه شود. با همهٔ انحراف‌ها و مسخ‌ها که در اصول و فروع اسلام پدید آمد، وضع بردگی و بردگان در کشورهای اسلامی با دیگر سرزمین‌ها و کشورها متفاوت بود. «ویل درانت» در بخش تاریخ تمدن اسلام، پس از شرح وضع بردگی و حقوق و حدود و کارهای برده، می‌نویسد: «... ولی معمولاً با او خوش رفتاری می‌کرد تا جایی



«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» .

«آتوا»، امر از مصدر ایطاء، معنایی بیش از اعطاء را می‌رساند: پیش آوردن و رساندن آنچه حق گیرنده است. چون به دو مفعول متعدی شود، مفعول اول مورد نظر و توجه است و دوم هم چون بدل، پس به جای «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ»، «آتوا صدقات النساء» اشعار بدین نظر و توجه ندارد. صدقات، جمع صداق: مهر که با صدق و اخلاص داده شود. صدقه: انفاق خالصانه. «نِحْلَةً»، تمیز یا حال صدقاتهتن: مهرهای صادقانه زنان را بدانان پرداخت کنید، که (در حالی که) نِحْلَة است: پیشکش، بخششی رایگان و بی چشم‌داشت، هم چون غسل که در کندوی «نحل» رایگان آماده و ذخیره می‌شود. مهر زنان، هم چون ثمن در خرید و فروش، جزء یا شرط عقد نیست. تشریحی برای تأمین زندگی و تضمینی برای مهار کردن طلاق و به خواست زن است. [اگر] بخواهد مشخص و معین و شرط عقد می‌شود. و اگر معین نشد، زن می‌تواند به مقدار همانندش از دیگر زنان «مهر المثل» شوهرش را مدیون بدارد یا از آن بگذرد. برای جامعه‌هایی که طلاق مشروع است، چون مرد و زن ملزم نیستند در هر شرایط خلقی و روحی ناسازگار و جسمی - مانند عقیم بودن - تا آخر

→ که وضع برده بدتر از کارگر کارخانه اروپایی در قرن نوزدهم نبود، بلکه احتمالاً وضع وی از این‌گونه کارگران بهتر بود، چون بر زندگی خود ایمن تر بود.... اگر کنیزی از آقای خود فرزند می‌آورد یا زن آزاد از غلام خود بچه دار می‌شد، فرزندشان از ساعت تولد آزاد بود. بردگان حق ازدواج داشتند و فرزندان‌شان اگر هوش کافی داشتند فرصت تعلیم می‌یافتند.

کثرت غلام و کنیززادگانی که در زندگی معنوی و سیاسی جهان اسلام اعتباری یافته یا چون محمود غزنوی و مالیک مصر، به سلطنت و امارت رسیده‌اند، حیرت‌انگیز است.». (مؤلف) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، عصر ایمان (بخش اول)، فصل یازدهم، اوضاع کشورهای اسلامی، ص ۲۶۹، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج سوم، ۱۳۷۱.



عمر با هم باشند، باید این‌گونه تضمین و تأمین بیش از نفقه باشد تا با هواها و بهانه‌های نابجا از هم جدا نشوند، و اگر با شرایط خاص و محدود کننده از هم جدا شدند، آینده زن تأمین شود. مسیحیت که تابع احکام تورات است، برخلاف حکم تورات، چون طلاق ندارد، تضمین و تأمین از وجوب نفقه و تشریح مهر و حق استقلال مالی نیست، و زن و مرد هر چه با هم ناجور و ناسازگار باشند، باید در چنین زندان بسته‌ای بمانند یا از دریچه‌های دیگری سر برآرند که محصولش همین تمدن بی‌بند و بی‌پایه و از هم گسیخته و منحرف از سنن فطرت و حیات است. به عکس آنچه بعضی تصور یا اظهار می‌کنند، تشریح کلی طلاق و مهر، ناظر به استحکام پیمان ازدواج و تحکیم خانواده و استقلال مالی زن است تا اگر ناچار از هم جدا شدند، هر یک از مرد و زن، به زندگی پایدار و مشروع و انسانی دیگر وارد شوند. از نظر قرآن، نه زن کالا و نه مهر ثمن است، زن مقام واقعی خود را دارد و مهر، نحله و برای آبرو و شرافت و تضمین و تأمین زندگی زن و مانعی از طلاق است.<sup>۱</sup>

«فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا». شرط «فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ» به جای «رضین» بیش از رضایت، پاکیزگی و صفا و اطمینان زن را می‌رساند، همان‌گونه که آیه سابق زن را وصف کرده: «مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» که برای شوهر - لکم - و به سود او از حق و مال خود می‌گذرد. «عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ»، متعلق به فعل مقدر و هم چون نتیجه و بیان مصداق «طَبِنَ لَكُمْ» است: اگر پاکیزگی و هم‌بستگی و

۱. آیا تشریح مهر، زن را از مقامش تنزل داده و چون کالایش می‌نماید، یا در تمدن درخشان و چشم‌گیر چشم و گوش بسته‌ها که زن با همه وجود و اندام و لباس و آرایشش، کالا و وسیله مصرف و پول و پست و تبلیغات و .... گردیده و یکسر از موضع و مقام طبیعی و فطریش رانده شده است؟ بر طبق آمار مجامع بین‌المللی غرب، ۷۰ هزار مؤسسه تبلیغاتی و تجارتي، از زن‌ها و اندام آن‌ها بهره‌کشی می‌کنند. (به نقل از یکی از روزنامه‌های تهران، ۱۳ اسفند ۵۶، و دیگر مسائل .... مؤلف)



اطمینان زنان شما با شما چنان باشد که از حق و مهر خود - یا مقداری از آن - بگذرند و چشم بپوشند... «نَفْسًا»، تمیز «طِبْنٌ لَكُمْ» است که صفا و پاکیزگی و پاک‌اندیشی و گذشت زن، از خود و درون‌شان باشد، نه تحمیلی و تحدید و تضعیف او. «فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»، جواب شرط «فَإِنْ طِبْنٌ لَكُمْ...»: با چنین شرط و گذشتی که منشأ روانی داشته باشد، و علاقه به مال مبدل به هم‌بستگی خلقی و روانی شود، خوردن و تصرف در مال زن جاذب و آسان و گوارا است: «هنیء و مریء» و زندگی پایدار می‌شود، و اگر چنین طیب نفس و گذشت و هم‌بستگی و رابطه نباشد، زندگی زناشویی و خانوادگی، درگیری و جنگ اعصاب و دوگانگی و اختلال روانی و ناگواری است، تا بیماری‌های دیگر و اختلال تغذیه و ناگواری خوردن و آشامیدن و... با دقت بیشتر در خصوصیات و ترکیب این کلام کوتاه: «فَإِنْ طِبْنٌ لَكُمْ...» معانی و مطالبی بر می‌آید که از کلام مقولات معمول و مفصل بر نمی‌آید. فوق کلام بشر است.

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا». **القانی و زمانه ما**

به قرینه روش و امر و نهی این آیات که درباره تنظیم حقوق مالی و نیز تعلق «أَمْوَالِكُمْ...»، مقصود از سفهاء، سفیهان در تصرفات اموال‌اند. چه بسا مردمی دارای فهم و شعور و با درک و دانش، که در تصرفات و مصرف اموال قدرت تشخیص یا اراده محکم ندارند و بی حساب سود و زیان مالی و اخلاقی و اجتماعی، اموالی را که در دست دارند خرج یا جمع می‌کنند. در بعضی از روایات از ائمه معصومین، «سفها» در این آیه را به شراب‌خواران تعریف یا تطبیق کرده‌اند که مصداق نمایان سفهایند که با اموال خود بیماری و سفاهت را می‌خرند. یا کسی که مورد وثوق





نباشد، نه تقوا دارد و نه اندیشه و روش منظم و ثابت. اموالکم، نه اموالهم که اموال اضافه به جمع مخاطبین و جامعه ایمانی شده، دلالت صریحی به مالکیت عمومی اموال دارد و مفهوم آن همین حق تصرف اشخاص با شرایط خاص و یکی از آن شرایط همین نداشتن سفاهت مالی است. چه سفاهت عارضی باشد یا نابالغی و بی‌رشدی که در آیه بعد بیان شده است.

«الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» تعلیل نهی «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ» و تعریف اموال و موقعیت و روابط آن و تحدید مفهوم سفاهت است: چون اموال را خداوند قیام شما قرار داده و باید برای قیام شما باشد، دست تصرف آن‌ها که برای قیام و در راه و هدف آن، صرف نمی‌کنند (سفاهت) از آن کوتاه شود. قیام، قوام یافتن بنیه بدنی و اخلاقی و فکری و اجتماعی است تا همه با هم رشد یابند و استعدادها بروز کنند و به فعلیت رسند و به‌پا خیزند تا توحید روحی و جمعی. از این نظر، اموال هم مبدأ حرکت و قیام است و هم استمرار دهنده و هم به‌غایت رساننده. آیا تعریف و تحدیدی از این یک کلمه (قیام) پرمعنا تر و جامع‌تر می‌توان یافت؟ هر حکم و تشریح و تحدیدی که در قرآن و سنت برای صرف و تولید و تصرف و تبادل اموال آمده، ترسیم و تنظیم و تحقق همین مفهوم قیام و برای آن است و باید باشد. چنان‌که حکمت کعبه و حج و مناسک و احکام و آداب آن در همین کلمه خلاصه شده: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾<sup>۱</sup>. پس هرگونه تصرف و مصرف که برای این مقصد و هدف «لَكُمْ قِيَامًا، قِيَامًا لِلنَّاسِ» نباشد سفیهانه است و ظالمانه و تهی کردن انسان از خود و برکناریش از پرورش استعدادها و بازنشستن از مسئولیت‌ها (قعود) و تسلیم شدن و خفتن «نیام به جای قیام» و واژگونی.

منشأ علاقه مالی در انسان و تا حدی در حیوانات، مانند دیگر علاقه‌ها، غریزی و

۱. خدا، کعبه خانه حرمت یافته را وسیله‌ای برای برپا داشتن [زندگی] مردم قرار داده است. مانده (۵)، ۹۷.



فطری و برای قوام و دوام حیات و قیام است. اصل آن را نمی‌توان نفی کرد و می‌توان با اختیار و اراده، کمیّت و کیفیّت و مسیر آن را تغییر داد و مانند دیگر غرایز، اگر از وضع طبیعی تغییر جهت یافت و از مسیر کمال و قیام منحرف شد، باعث رکود و واپس زدگی و ناتوانی و قعود می‌شود، چنان‌که کمبود یا افراط در تغذیه و انجام دیگر امیال و قوا و شهوات، بیماری و مرگ و ضعف جسمی و روحی و قطع نسل در پی دارد. این نادرست و چشم‌پوشی از واقعیات است که مال و مالکیت و علاقه‌بدان، پدیده‌ای عارضی و شرطی و نامربوط به انسان تصویر شود. هر مال و فراورده‌ای که محصول کوشش شخص و صرف نیازهای واقعی فرد و اجتماع شود، از آن شخص و وابسته به او و جمعی است که به آن وابسته می‌باشد و نفی مطلق آن نفی شخصیت فرد است<sup>۱</sup> و نباید آن‌چه دارد عاطل و باطل گذارد و از تحرک باز دارد

۱. این‌گونه مالکیت و داشتن سرمایه متحرک برای برآوردن نیازها و تحرک و تکامل و ثروت و گردش چرخ زندگی در میان مردم، نباید با سرمایه‌داری به مفهوم غربی و پس از تحوّل صنعتی، اشتباه شود، چنان‌که بسیاری از خواستگان دچار این اشتباهند. سرمایه‌داری غربی، با پیدایش و تحوّل ناگهانی و پیش‌بینی نشده صنایع، جهشی بود که شتابان سرمایه‌ها و سرمایه‌داران کوچک و پراکنده را جذب کرد یا از میان برد و انسان‌های متکی به خود و اموال خود را به کارخانه کشاند و مزدور و وابسته به ابزار صنعت گردانید تا از خود و ثروت و شخصیت و ابتکار خود جداشان ساخت و فضایل و سنن را زیر چرخ‌های خود گرفت و انسان‌ها از آزادی و استقلال به ابزار تولید و بندگی سرمایه و سود و پول در آمدند و سرمایه و ثروت‌ها در میان گروه‌های محدود متمرکز و متداول شد که پدید آورنده طبقه و حکومت و قدرت و ترسیم‌کننده سیاست شدند و از بهره‌کشی (استثمار) داخل، به مرزهای خارج و ملل دنیا نفوذ کردند. به نام و عنوان استعمار (کوشش برای آبادی) و واقعیت، تاراج سرمایه‌های طبیعی و انسانی و گشودن بازارهای مصرف، و زبون و محکوم و واژگون کردن و بیگانه و به بند کشیدن و نفی استقلال روحی و اقتصادی و سیاسی ملت‌ها (استضعاف و استثمار) که محصول آن پیدایش تضاد شدید و همه‌جانبه، تضاد روحی و درونی، تضاد داخلی ملت‌ها با اندیشه و با سنن و تاریخ خود، و حکومت‌های دست‌نشانده و چپاول ثروت‌های معنوی و مادی و جنگ‌های جهانی و مکتب‌های مختلف و رنگارنگ و نو به نو، با دیدهای محدود و مختلف و فریبنده و اغفال و سرگرم‌کننده، همه با پسوند «ایسم» و صدها مسائل دیگر و به دور خود گشتن و خود را گزیدن. همه به سود همان‌ها و اشباع



و یا در مصارف بیهوده و یا زیان بخش برای قیام به خود و جمع مصرف کند که اگر چنین کرد، از نظر قرآن سفیه است و حق تصرف ندارد: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ...».

«وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا». فیها، به جای «منها» اشعار به در بر گرفتن و در میان خود نگهداری کردن سفیهان دارد: سفیهان را در میان اموال خود - من اجتماع - روزی و جای دهید و بیوشانیدشان و با آنها سخن گوید و گفتگو کنید سخنی شناخته و در حد نابسامانی روانی و درکشان، نه آن که چون رشد عقلی ندارند، از متن و داخل اجتماع برکنارشان دارید و طردشان کنید و همین به تغذیه و اسکان و پوشیدنشان اکتفا کنید و ضایع شان گذارید. آنها که توازن روانی ندارند و عقب مانده شده اند، بزرگسال باشند یا خردسال، چه بسا قابلیت رشد و تربیت دارند و اگر برکنار و مهجور بمانند عضوی باطل و سربار می شوند و اگر در میان زندگی و کار و معاملات وارد گردند و با رفتار و گفتار معروف و محبت انگیز و به دور از خشونت نگهداری شوند و یا در اجتماع پیشرفته زیر نظر متخصصان و روان شناسان باشند تا اگر دچار عقده ای هستند گشوده شود و اگر نارسایی فکری دارند بینش یابند، می توانند اشخاصی مفید و کاردان گردند و سفاهت شان زدوده شود.

→ دوزخ آرزو و افزایش جویی آنها: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ [روزی که به دوزخ می گوئیم: پُر شدی؟ و دوزخ می گوید: آیا بیش از این هست؟ ق (۵۰)، ۳۰]. سرمایه داری غربی که از قرن نوزدهم و با تحوّل ناگهانی صنعت سر بر آورده و چنان مشکلاتی پیش آورد، خود به خود برای شرق و جهان اسلام مشکل اساسی نیست، مشکل، استعمار و رهاوردهای آن و مسأله تولید و توزیع است. استعمار و ضد استعمار (در واقع استعمار) اگر از نفوس رانده شد، از سرزمین ها خود به خود رانده می شود. سپس می ماند تولید و توزیع عادلانه ... (مؤلف)



«وَابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا».

«ابتلاء»، آزمودن و در معرض آزمایش آوردن است. ابتلای یتیمان، با ورود آنها در کار و معاملات و معاشرت‌های آموزنده و واگذار کردن مسئولیت‌هایی به آنها، از همان آغاز رشد است تا رسیدن به بلوغ جسمی و فکری برای ازدواج و مسئولیت‌های آن: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ»، اگر به آزمایش‌های مستمر و مکرر، رشدشان از نزدیک و زیر نظر مانوس و محرز شد، نه رشد اتفاقی، و در انجام یک یا چند کار و مسئولیت رشیدانه: «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ». دفع: از خود راندن و دور کردن به سوی دیگر: یکسر اموال‌شان را از خود جدا و دور کنید و به آنان بدهید. نه همین اتیان: «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ» که اعم است از رساندن اموال به صورت تغذیه و اسکان و پوشاندن و تربیت، و یا دفع کردن و به تصرف‌شان دادن که پس از آزمایش و رسیدن بلوغ و دریافت رشد است. رسیدن بلوغ، آغاز مسئولیت، و احراز رشد، آغاز تصرفات مستقل است. پس از حصول این دو شرط: «إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ، فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» که فرد نوحاسته و متکی به دیگران، مستقل و متکی به خود و عضو فعال و سهیم می‌شود، باید اموال خصوصی و میراثی و آنچه بالقوه از آن او بوده، به تصرفش آید. اگر مالی خصوصی و میراثی ندارد، باید عاقل و باطل و سربرابر بماند؟ یا از اموال عام «اموالکم» مانند زمین و آب و دیگر امکانات تولیدی و نظارت و رهبری جامعه توحیدی، در تصرف چنین فرد بالغ و رشید گذارده شود. چه، تردیدی نیست که از دید توحیدی اسلام، مالکیت و تصرف مطلق از آن خداست: «مالک الملک»، و او حق تصرف «ملک، به ضم میم نه به



کسر، تصرف نه مالکیت مطلق» را بر طبق مشیت و سنتش، به کسانی می دهد: «تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»، که به صورت اموال عموم درمی آید: «أَمْوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» و سپس با نظارت جامعه توحیدی و در حد رشد و مسئولیت و محدودیت، در تصرف افرادی [در می آید] که حق بالقوه دارند: «فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»، و نباید خوردن و تصرف در اموال آنان، بیش از حد نیاز و با زیاده روی و شتاب زدگی و انباشتن باشد:

«وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا». «إِسْرَافًا وَبِدَارًا»، حال «لَا تَأْكُلُوهَا» و «أَنْ يَكْبَرُوا»، به معنای مصدر حصولی: اموال آنان را در حال اسراف و شتاب زدگی و افزایش جویی نخورید، تا به بزرگی رسند، یا مبادا که بزرگ شوند و مانع بردن و خوردن شما گردند. به هر صورت، این نهی، جلوگیری از هرگونه تصرفات نابجا و ناروا، در اموال یتیمان، و از نظر کلی در همه اموال، است تا خردسالان نابالغ به سن رشد و بزرگی رسند. بی نیازان باید از خوردن اموال یتیمان (با اسراف و بی باکی در اموال) خودداری کنند و نیازمندان در حد معروف - پسند عقل و شرع - بخورند: «وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ». و چون خواستید اموالشان را یکسر به تصرفشان دهید، برای تثبیت انتقال و پیشگیری از مخاصمات باید با گواهی حضوری، یا کتبی، باشد: «فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ». و حساب رسی و مراقبت خدا را به یاد داشته باشید: «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا».

این اوامر و نواهی پی در پی: «اتَّقُوا رَبَّكُمْ... اتَّقُوا اللَّهَ... آتُوا الْيَتَامَى... آتُوا النِّسَاءَ... لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ... ابْتَلُوا الْيَتَامَى... فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ... لَا تَأْكُلُوهَا...» برای انقلاب درونی و روحی و پاک ساختن و پرداختن مردم و اجتماعی است که تازه از دوران تاریک شرک و قبیلگی و پراکندگی و تبعیضات جاهلیت، به توحید چشم گشوده و در حال شکل گرفتن و تحول و به پا خاستن و آماده نفی هرگونه

روابط ظالمانه بود. پاک‌سازی و بازسازی این مجتمع نوحاسته، بر اساس عقیده و توحید و از متن و مبنای خانواده و سامان دادن و در پناه احکام و حقوق آوردن محرومان و یتیمان و زنان آغاز شد، همان‌ها که چون هیچ‌گونه پناهگاه حقوقی و قانونی نداشتند و پیوسته دست‌های تجاوز و ظلم به سراغ‌شان می‌رفت و به بند و بردگی‌شان می‌کشید، آن‌چه پس از پاک‌سازی اندیشه‌ها از شرک، که منشأ هر نابسامانی است، و مظاهر آن در میان مردم، لازم بود همین تشریح و تبیین حقوق و روابط مالی و توزیع عادلانه ثروت‌ها و اموال موجود و اقامه قسط بود، نه چگونگی تولید و ثروت که سپس مشخص می‌شد، تا با اتکاء به این احکام و حقوق، محرومان و برکنار شدگان، از درون چنین اجتماعی توحیدی قوام و قدرت قیام و تحوّل و تکامل یابند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»